



اعلامیه توضیحی

مواضع ایدئولوژیک

«گروه» منشعب از

«سازمان چریکهای فدائی خلق»

روزنامه انقلابی

در آبانماه سال گذشته، انشعابی بمثابه نتیجه منطبق سیر ایدئولوژی "سازمان چریکهای فدائی خلق" در این سازمان بوقوع پیوست. این انشعاب نه تنها محصول رشد تناقضات درونی این سازمان، بلکه بطور عمده واکنشی در جهت تصحیح نارسائیهها و بن بستنی بشمار میرفت که کل جریان "صلحانه" در حل مسائل و معضلات جنبش انقلابی کشور ما بدانها دچار گردیده بود.

جریان "صلحانه" در زمانی بشیوه خود بخودی جو جامعه ما را تسخیر کرد و بسبب شیوه عیش و زیانبار مبارزه را بجای رزان صادق، پر شور، جوان و ناآگاه تحصیل نمود که روندها رو به رشد انقلاب جهانی هر چه بیشتر در جهت گرایش روزافزون توده ها به سوسیالیسم و نزدیکی سزاید دموکراتهای انقلابی به کمونیستها وارد گاه سوسیالیستی صورت میگرفت. تناقضات حاد درونی سیستم جهانی سرمایه داری و منطبق مبارزه بی امان طبقاتی، آنچنان فاکتهائی در پیشروی انقلابیون قرار میداد که پاسخ صحیح اینان، در جهت پیگیری شاقع توده های زحمتکش نمیتوانست جز با طرد اشکال و ایدئولوژی های نادرست و علیل مبارزه ارائه گردد.

در چنین شرایطی از تسریع روند جهانی بسوی سوسیالیسم، صلح و ترقی اجتماعی، در سن دورانی که محتوای آنرا گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم تشکیل میدهند، زمانی بیش از ۶ سال لازم نبود تا سترونی این جریان "انقلابی" که محلهای شوریکس جز با نفی ضروریات رو به گسترش جامعه ما فراهم نمیکردید، آزمایش شود.

ایدئولوژی جریانی که ما در بطن آن قرار داشتیم و خود جز صهی از جریان "صلحانه" بشمار میرفت صحونی از تناقضات و آنرد هم جوشی از تکه یاره های شوریهای گوناگونی بود که بهیچوجه تشابهی با مارکسیسم نداشتند. این تناقضات که در ابتدا ناچیز مینمودند و هیجانات اولیه بر آنها سرپوش میگذاشتند، در برخورد با واقعیات جامعه اندک اندک رشد میکردند. هر قدر مبارزات توده ها گسترش مییافت، ناتوانی این جریان در پیوند با آنان آشکارتر و تسرو مشخصتر میگردد.

جریان "صلحانه" که خود از هیجانات روشنفکرانه تغذیه میکرد و بقای خویش را در دامن زدن به همین هیجانات کاذب میدید، نمیتوانست با اندک وزش نسیمی از جانب مبارزات واقعی

توده ها رنگ نوازده منطبق و عقل سلیم مبارزه طبقاتی ، بیحاصلی این شیوه مبارزه را بوضوح برآنانکه کوشی شنوا و چشمانی باز داشتند ، آشکار میساخت .

جریان "سلحانه" که ابتدا مدعی بود مبارزه آید ثولوزیک (یکی از سه زمینه مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه آید ثولوزیک ، سیاسی و اقتصادی) اهمیت خود را از دست داده است و جنبش ما بد براتیسین بیشتر احتیاج دارد تا ثورسین (مسعود احمد زاده - "مبارزه سلحانه" ، هم استراتژی ، هم تاکیک ") ، درگیر تضاد های آید ثولوزیک دشتناکی گردید . عدم وجود هیچگونه تحلیل صحیحی از جامعه و طبقات ، عدم وجود هیچگونه برنامه درست و دقیقی برای انقلاب و نامشخص بودن هدف در عین کم بها دادن بدان عملاً با لنینیسم که معتقد بود بدون تئوری انقلابی ، جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد (لنین - "چه باید کرد ؟ ") در تناقض فاحش قرار میگرفت . حتی در تحلیل موارد بسیار ساده و ابتدائی نیز در این جریان اتفاق نظر چشم نیخورد . جریان "سلحانه" بیشتر از شعار روزیونیستی "جنبش همه چیزه هدف نهائی هیچ" پیروی میکرد تا از آن تئوری ای که بتوان آنرا تئوری پیشرو نامید .

اما تضاد فوق تنها عنگاهی میتوانست حل شود که عملاً جنبه های گوناگون آن در وجود افراد جداگانه تجلی گردد . تا زمانیکه این تناقضات من حیث المجموع در جهان بینی یکایک افراد این جریان وجود داشت ، نمیشد از مبارزه دو خط مشی مستقل سخن گفت .

در اواخر سال ۴۰ ه نطقه های مخالفت جدی با خط مشی غیر انقلابی حاکم بر این جریان شکل گرفت و ادامه مبارزه به شکاف موجود صورت جدی تری بخشید . رشد تناقضات طبقاتی و گسترش مبارزات اعتصابی طبقه کارگر در بهار سال ۴۰ ه ناوازی تئوریک و ناتوانی عملی ایسین جریان را بر رقتائی که شخصاً در جریان این اعتصابات قرار داشتند آشکارتر ساخت و مطالبات خون کلاسیک مارکسیستی ، عمق و ژرفای بی مایگی این جریان را برجسته نمود .

ضربات بهار و تابستان ۴۰ ه در رشد این جریان صحیح که ایده های خویش را مستقیماً از آموزش آموزگاران کبیر پورتلاریا کسب میکرد ، وقفه ای کوتاه مدت ایجاد کرد ، ولی پس از بر طرف شدن نسبی حملات دشمن و تکامل و گسترش آن سرعت ادامه یافت .

حل تضاد های جریان "سلحانه" در سیر منطقی حرکتش ، بصورت "انتهاب" در یکسی از دو سازمان عمده اش صورت پذیرفت ، و اکنون انتهاب کنندگان از جریانی که در طول قریب ۲ سال مبارزه طولانی برای خلق ، جز نابود ساختن جمعی از بهترین و پر شور ترین سازمان - همان ، میغان و مریجان بالقوه وی کاری صورت نداده است ، نمیتوانند انجام وظایف انقلابی خود را ، جز با انتقادی بیرحمانه از خویش آغاز کنند .

* * *

بیش از ۶ سال پیش مبارزای جنبش انقلابی و خلق زحمتکرها تحمیل گردید که بی‌شماری و زیانباری آن بارها و بارها در تاریخ مبارزات طبقاتی بشدت رسیده است. درینا که ارائه — دهندگان این مبارزه جوانانی نا آگاه بودند و علی‌رغم اینکه عشق آتشین نسبت به پروتاریسا و توده های ستکنرو ایمان استوار به پیروزی سوسیالیسم و سعادت خلقهای کشور ما را با نفرتی عمیق از امپریالیسم و وابستگی داخلی وی بیگانه میکردند، از مبارزه واقعی جهت تحقق این اهداف درک درستی نداشتند. اینان با آنچنان شوری به جانبازی و فدائاری پرداختند و نمود آنچنان انرژی انقلابی عظیمی را در جامعه ما متظاهر ساختند که شاید عمق صداقت و انرژی مهاج در آن در تاریخ جنبش انقلابی کشور ما سیاسته باشد. چنین التهاب و انرژی جوشانی که بید ریخ جان را در مقابل مبارزه بذاطر نیکبختی توده ها ناچیز میسرد، تنها نشانه آن بود که خلق ما برای تأمین نیازهای رشد و توسعه و حل تضادهای مزمنش ازبشتوانه غنی برخوردار است. بشتوانه ای که غنای آن تراکم انرژی عظیمی است که بد شمنان خاق نشان میدهد که دیگری به آنها اجازه نخواهد داد تا سادگی بحران انقلابی آینده را به سفره عیش و نوش دیربای دیگری تبدیل سازند.

اما تنها عشق به توده ما نمیتواند ما را از لطمه زدن به منافع واقعی آنها مصون دارد. هنگامیکه به علل و التهاب فزون از حد و صداقت و جانبازی و فدکاری تخمین انگیز رفتاری خود می اندیشیم و نمیتوانیم از زخم و دردی که این دوران بسیار دراز و پرمیاهو بر خلق ما وارد آورده است، متعاف نباشیم.

اگر ما این شیوه از مبارزه را مورد انتقاد قرار ندهیم و آنرا مردود میشماریم، بهیچوجه بدان معنی نیست که شخصیت برجسته این مبارزان مورد تردید قرار گیرد. اگر ایزادی وجود دارد نه در کمبود تلاش و انرژی برای رسیدن به هدف است، چرا که تا آنجا که سخن از پایداری و پایداری در این جهت است این مبارزان با عرضه داشتن حداکثر آنچه که از یک انقلاب صادق میتوان انتظار داشت، کمبودی را در این زمینه باقی نگذاشته اند، بلکه انتقاد ما اینست که اینان برای رسیدن به هدف از تئوری ای پیروی میکردند که در ماهیت امر بهیچوجه انقلابی نبود و نه تنها لحظه دستیابی به هدف را نزدیک نیکرد، بلکه به شدت بدان زمان میرساند. سخن بر سر این نیست که چرا اینان جانبازی را شرط اول مبارزه قرار دادند، بلکه بر سر آنست که فدکاری اینان نه بفتح توده های زحمتکش، بلکه مستقیماً بفتح دشمن خلق تعارض پیدا میکند. مبارزه ای که قریب ۷ سال پیش آغاز گردید و تحت قالبهای متفاوت مذموب و مارکسیسم متها در شکل و محتوای یکسان عرضه شده، نه بر پایه وضعیت عینی موجود جامعه ما، بلکه بر شورش و هیجاناتی استوار بود که بحالت عدم پیروی از یک تئوری صحیح، عملاً در نقطه مقابل ضروریات

عینی قرار گرفتند .

مارکسیسم - لنینیسم این حقیقت بزرگ را کشف کرده است که تکامل جامعه بشری نیز مانند تکامل طبیعت تابع قانونمندی خاص خود و مستقل از اراده و ذهن انسانهاست . باید ارج این کشف بزرگ علمی را شناخت و آنرا نه در حرف بلکه در عمل ، نه بطور کلی بلکه در عراقدام ولو کوچک ، در نظر داشت و بحساب آورد . کسیکه نخواهد به این امر اساسی توجه کند ، علیغرض شور و رونی و قلبی سرشار از احساسات پاک ، نقش مثبتی در انقلاب ایفا نخواهد کرد .

جدائی این مبارزان از توده ها از همان ابتدا با این حقیقت همراه بود که آنان واقفیت را تنها در ذهن خویش ساخته و برای مظاهر انقلاب و انقلابی منمائی ذهنی و ناصحیح قائل بودند . آنها عقاید و نظریات خود را نه از زندگی زنده و با اتکا به علم ، بلکه از تصورات و آرزوهای باطنی و دنیای درونی خویش ، با اتکا به عقاید شبه علمی نتیجه میگرفتند . اگر این رفتار به اصل اتکا به اسلحه معتقد بودند بدان دلیل بود که قادر نبودند به اصل اتکا به توده ها معتقد باشند . آنها هنر شکنجایی و قدرت تماریر با خلق و کار در میان توده را بهیچوجه درازا نبودند . برای این مبارزان اراده ، تمصیح ، تطایل به برانداختن آنچه مطابق میل آنها نیست ، با لا ترین اصل قرار گرفت و در حالیکه اراده آنان درست در نقطه مقابل عنوان عینی طبیعت و جامعه قرار داشت . آنان اراده خود را مستقل از واقفیت خارج بشمار آوردند ، و معنیات خود را اطلاق کرده ، پیوند و رابطه ، متقابل علت و معلول را طرد کردند . در نتیجه انسان انقلابی در سرتو اینان انسانی گردید که دنیای روحی معینی دارد ، برای قداکاری و از خود گذشتگی آماده است ، عزم راسخ دارد که جهان را مطابق میل خود بنا کند ، ولی همین انسان با دنیای خارج ، با جریان تکاملی آن و نیروی محرکه این تکامل در ارتباط نیست . او نمیخواهد بسسه قانونمندی تکامل کردن نهد ، زیرا این قانونمندی در چارچوب تنگ احساسات و اراده برآشفته و ستایزده او نمیگنجد .

این مبارزه که از ابتدا نطفه نابودی را در بطن خویش بصورت تضاد میان عشق بتوده ها و عدم توانائی درک نیازهای واقعی آنان و تضاد میان تایید لفظی مارکسیسم توأم با نقض عملی آن در خود داشت ، اکنون بصحن بست رسیده است . توفان حوادث مبارزات واقعی توده ها بیحاصلی این شیوه مبارزه را با روشنی خاصی بنمایش میگذارد و بعبان نشان میدهد که :

زمانیکه هنوز لحظه ابراز قدرت توده ها فرا نرسیده ، تنی چند از جان گذشته فداکار میتوانند ترازوی مرگ در راه انقلاب را بنمایش گذارند و قطرات اشکی از همدردی جاری سازند ، اما هرگز انقلابی بر راه نخواهند انداخت .

مختصری دربارهٔ تئوری جریان "صلحانه"

"کشاندن پیشانی، یک و تنها بصدان بیکار قطعی، هنگامیکه هنوز تمام طبقه و توده های انبوه به پشتیبانی مستقیم از بینا هنت برنخاسته یا دست کم موضع بیطرفی نیکوخوانانه در قبال آن اتخاذ نکرده اند و از پشتیبانی از دشمن بکی دست نکشیده اند، اقدامی است نه تنها ناخردانه، بلکه حتی تبیهکارانه." (لنین - "بیماری کودکی "چپگرایی" در کمونیسم")

در جرگهٔ کسانی که خود را مارکسیست مینامند ظاهراً این موضوع دیگر محل اختلاف نیست که تحول جامعهٔ بشری امریست عینی که موافق قانونمندی ویژه خویش و در و رای خواست ذاتی افراد جامعه قرار دارد. این تحول عینی همواره در جهت تالیق مناسبات تولیدی بسا نیازمند پیمای رشد نیروهای مولده سیر میکند و آنگاه که مناسبات تولیدی از شکلی برای تکامل نیروهای مولده به پای بند آنها بدل شوند، دوران انقلابهای اجتماعی فرا میرسد. اما توافق بر سر این مسئله هنوز بمعنای داشتن درک واحد از اندیشهٔ مارکس و لنین و

تعمق در آن نیست. باید این نکته را هم در ریافت که انقلابهای اجتماعی خود بخود بوقوع نمی پیوندند، تحول جامعهٔ طبقاتی از طریق مبارزهٔ طبقاتی و نضج آن انجام میگردد و انقلاب بمعنای سیاسی آن عبارتست از انتقال قدرت حاکمه از دست طبقهٔ میرنده به دست طبقهٔ بالنده. پیدا ایش عدم تطابق میان مناسبات تولیدی و نیروهای مولده، هنوز بمعنای پیدا ایش شرایطی که انتقال قدرت حاکمه را مقدور سازد نیست. این عدم تطابق باید در قدرت حاکمه و مناسبات با بنات منعکس شود و شرایط معینی بوجود آورد که انتقال قدرت را بطور عینی مقدور سازد.

بصنوان مثال جامعه ما از زمان انقلاب مشروطیت تا کنون در دوران انقلاب دموکراتیک بسر میرود ولی شرایط عینی برای تحقق این انقلاب تنها در مقاطع معینی از تاریخ جامعه (بهنگام انقلاب مشروطه، سالهای ۳۲ - ۲۹ و ۰۰) پدید آمده است. و باید اضافه کرد که نه اکنون و نه ۷ سال بیشتر چنین شرایطی فراهم نبوده و نیست (هرچند که اکنون شرایط عینی به مراتب سریعتر از ۷ سال بیشتر نضج میگردد).

چنین شرایطی (شرط عینی برای تحقق انقلاب) بر اساس ریات انقلابهای جهانیست مصرف، مشخص و دقیق یافته و بتوسط لنین چنین جمع بندی گردیده است:

"عدم امکان برای طبقات حاکم که حاکمیت خود را بلا تغییر نگاه دارند و آنچه بحرانی در "بالاها" یعنی در سیاست طبقات حاکم که بتواند شکافی ایجاد کند تا عدم رضایت و خشم طبقات متمکن در این شکاف فرو ریزد. برای فرارسیه ن

انقلاب معمولاً کافی نیست که "یائینی" ما نخواهند بلکه بعلاوه لازم است که بالائی ما بتوانند مانند سایر زندگی و حکومت کنند .

۲ - تشدید - بیشتر از حد معمول - ناراضی و فقر اعیان مستحکمتر .

۳ - وبه دلیل فوق الذکر ، افزایش قابل ملاحظه فساد است . ما که در دوران "ملح آمیز" اجازه میدهند آنها را با خیال راحت غارت کنند ، ولی در مواقع توفانی زیر تاثیر محیط بحرانی و همچنین توسط خود بالائی ما به پیرامند مستقل تاریخی جلب میشوند ."

(لنین - "مجموعه آثار" ، جلد ۲۶ ، صفحه ۲۱۶)

و نیز تصحیح میکند که :

"تنها ستم ، مرقد مردم که شدید باشد همیشه وضع انقلابی در کشور بوجود نمیآورد و بدآورنده برای انقلاب کافی نیست که یائینی ما نخواهند مانند گذشته زندگی کنند ، برای آن همچنین لازم است که بالائی ما بتوانند مانند گذشته فرمانروایی کرده و کشور را اداره کنند ."

(لنین - "مجموعه آثار" ، جلد ۱۹ ، ص ۱۹۴)

لنین در اثر دایمانه خود "بیماری کودکی" چپ گرائی " در کمونیسم " قریب بیست بار بیهوشی این شرایط را باز میگرداند تا جنبش جوان کمونیستی آنزمان را از بیطری شتابزدگی و تلاش برای برداشتن انقلاب قبل از پیدایش وضع انقلابی برحذر دارد . وی به این میاثران می آموزد که تا وقتی اعیان حاکم میتوانند مانند سابق حکومت کنند ، نمیتوان آنها را برانداخت و لذا نباید کودگانه و از روی شور و شوق انرژی انقلابی را هدر داد و بجنبش زبان رسانید . وی میگوید :

" برای هر مارکسیست جای تردید نیست که بدون وضع انقلابی انقلاب ممکن نیست و تازه هر وضع انقلابی هم به انقلاب نمی انجامد ."

(لنین - "مجموعه آثار" ، جلد ۲۶ ، ص ۲۱۸)

و تا وقتی وضع انقلابی پدید نیامده (عاملی که پیدایش آن کاملاً مستقل از اراده و تمایلات ما است) باید به تدارک اثرش سیاسی انقلاب پرداخت و آمادگی یافت تا وقتی وضع انقلابی پدید آمد از دست نرود :

" بسی دشوار تر و پیر از دشوار است که انسان هنگامی بتواند انقلابی باشد که هنوز شرایطی برای مبارزه مستقیم و آشکار و اقصا انقلابی وجود ندارد و بتواند از منافع انقلاب (بوسیله فعالیت ترویجی ، تبلیغاتی و سازمانی) در موسسات غیر انقلابی و اغلب صرفاً ارتجاعی و در شرایط غیر انقلابی و در بین توده ای که قادر نیست

بید رنگ بلزوم اسلوب انقلابی فصاحت بی برد ، دفاع نماید .

(لنین - " بیماری کودکی ")

درست در زمانیکه وضع انقلابی اصولا در جامعه ما وجود نداشته و علامات اصلی آن بچشم نمیخورد ، در شرایطی که کار تبلیغی و نیروی و سازمانی برای آگاهسازی و تشنگ ساختن توده ها وظیفه اساسی در رزمند آگاه و راستینی را تشکیل میداد (و هنوز هم میداند) ، مبارزان ما پیروی از هیئدانات درونی خود و با نادیده انگاشتن واقعیات عینی به اقدامی ماجراجویانه پرداخته و با زدن برجسب " ایورنوینت " بر عمر مارکسیستی که خواستار پیروی از اصول اساسی این جهان بینی علمی میگردد ، حدائی خویش را از توده ها و مبارزات و نیازهای آنان سبک کردند . لنین مینوشت :

" قانون اساسی انقلاب ، که تمام انقلابها و از جمله عمر سه انقلاب روسیه درین بستم

آنها تأیید نموده اند ، از اینقرار است : برای انقلاب کافی نیست که توده های
استثمار شوند و مستکثر به عدم امکان زندگی بشیوه سابق بی برند و تفسیر آنها را
طلب نمایند ، برای انقلاب ، ضروری است استثمارگران نتوانند بشیوه سابق زندگی و
حکومت کنند . این حقیقت را بسیار دیگر چنین میتوان بیان نمود : انقلاب
بدون یک بحران ملی عمومی (که هم استثمارگران و هم استثمار شوندگان را در بر
گیرد) غیر ممکن است . لذا برای انقلاب باید اولا کوشید تا اکثریت کارگران (یا
بهر حال اکثریت کارگران آگاه ، متفکر و از لحاظ سیاسی فعال) کاملاً بضرورت
انقلاب بی برند و آماده باشند در راه آن جان خود را نثار کنند . ثانیاً طبقات
حاکمه به آنچنان بحران عمومی دچار شده باشند که حتی عقب مانده ترین توده
ها را نیز به سیاست جلب نمایند ، و دولت را ضعیف سازند و سرنگونی آنها تسریع
کنند ."

(لنین - " بیماری کودکی ")

اثر ابرق گفته لنین قانون اساسی تمام انقلابها ، عدم توانائی جلب حاکمه در حکومت به شیوه سابق و " جلب شدن عقب مانده ترین توده ها " به سیاست را از شرایط لازم و ضروری برای تحقق انقلاب میداند ، رفیق مسعود احمد زاده در نفی صریح این قانون عام و نتیجه این اقدام ماجراجویانه معتقد است که اگر در شرایط روسیه موقعی میشد دست به انقلاب زد که توده ها وسیعاً امکان زندگی در شرایط موجود را نفی کرده و عملاً طالب تغییر آن گردند و نیز طبقه حاکمه هم نتواند بشیوه های سابق حکومت کند ، ولی در شرایط ایران این قانون دیگر محتمل خود را از دست میدهد ، و آنها هم بقول وی ، در شرایطی گشته تنها از " جلب شدن عقب مانده ترین توده ها سیاست " سخنی نیست بلکه :

* کارگرنه امکان پذیرش آموزش سیاسی را دارد و نه آنرا میپذیرد. *

(" مبارزه مسلحانه هم " ص ۴۳)

احمدزاده همچنین معتقد است که در کشور ما شرایط عینی (وضع انقلابی) وجود داشته است ولی اگر به سزا سرکتاب وی بنگریم هیچگونه دلیلی علی برای اثبات این مدعا نخواهیم یافت . ظاهراً وی برحسب زدن و دشنام دادن را بر استدلال کردن ترجیح داده است :

" ... هرگونه توسل به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب مبین اپورتونیزم ، سازش - کاری و فریسم ، نشانه فقدان شجاعت سیاسی و توجیه بی علی است ."

(همانجا ، ص ۴۳)

آیا دلیل قاطع تر از این میتوان یافت ؟ !

ولی ما که در دوران تجربه عملی بنا درستی چنین استدلالی بی برده و بموضع کونوسی رسیده ایم ، بخوبی میدانیم که همین نا آگاهی ما به فتح چنان عرصه وسیعی نائل شد که در آن مارکسیسم واقعی ، شدت رنگ پریده و ضعیف گردیده بود . برده غلیظ و ضخیم هیچاننا ت روشنفکرانه دقیقاً با این توجیهات ، واقعیات را از میزان پنهان میداشت و مارکسیسم واقعی را که وی را بشدت بخوبی انداخت ، با نام اپورتونیزم طرد میکرد .

ریشه های مادی پیسداپیر جریان " مسلحانه "

" ... نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دموکراسی دکاندار یا ضنون دکانداران هستند . اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش نمیتوانند زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند . عاملی که آنها را بنمایندگان خرده بورژوا بدل میسازد اینست که مغز آنها نمیتواند از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست - فراتر رود و بدینجهت در زمینه تشویش بهمان مسائل و همان راه حلپائی میسرند که خرده بورژوا بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه یراتیک به آن میسرند . بطور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه با خود طبقه ای که نمایندگی آنها را

(*) در اینجا باید اضافه کرد که ما با عقیده احمدزاده موافق نیستیم و معتقدیم که پرولتاریای ایران هم در آنوقت و هم حالا (البته اکنون در مقیاس بسیار وسیعتر) تشنه آموزش سیاسی بوده و دست ولی همچنین معتقدیم که این طبقه بدآموزی را نمی پذیرد . احمدزاده درست به علت ناشکیبائی خویش در کار میان نموده ما به چنین حکمی دست یافته است .

دارند نیز بر همین منوال است .

(مارکس - " هجدهم برومر لوثی بناپارت ")

اصلاحات ارضی رشد روابط سرمایه‌داری را در جامعه ما بشدت تسریع کرد . نیروی کار بسیار زیادی که بر اثر این عقب نشینی طبقه حاکمه آزاد گردید بسرعت جذب واحد های تولیدی کوچک و بزرگ شده و طبقه کارگر رشد کمی عظیمی یافت و بموازات آن استثمار کار مزدوری و انباشت سرمایه ها (که خود در ارتباط مستقیم با سرمایه‌های امپریالیستی صورت می‌پذیرفت) غول آسا گسترش یافت . در این شرایط مسئولیت بسیار سنگینی بر دوش مبارزان انقلابی ، بویژه کمونیستها در تدارک انقلاب آینده در زمینه کار بیگیر ترویجی ، تبلیغی و سازمانی در میان طبقه کارگر جوانی که بسرعت قوام مییافت و تجارب مبارزات قبلی در آن پراکنده و گمراه میگردید ، قرار می‌گرفت .

دور نمای بحران آینده را بخوبی میشد از وضعیت سیستم اجتماعی - اقتصادی جامعه دریافت . اصلاحات ارضی بسرعت عدم توانائی خویش را در بر آوردن خواستهای دهقانان بروز میداد و وابستگی شدید اقتصاد کشور به اقتصاد سرمایه داری جهانی از قریب الوقوع بودن يك بحران عمیق اقتصادی و سیاسی حکایت داشت .

روشنی اقتصادی سرسام آوری که بدنبال اصلاحات ارضی پدید آمد ، در سالهای پیدایش جریان " صلحانه " یا توری اندک ، دوران اوج خود را میگذراند . در شرایطی که سه تخاصم های روزنی طبقه حاکمه نمود چشمگیری نداشته و اصولاً نعیشت از " ناتوانی وی در حکومت بشیوه سابق " سخن گفت ، خرده بورژوازی که خود قشری روبه نابودی است در شرایط دیکتاتور خفتان بار ، با سرکوب بوروکراتیک و نظامی بجانب این سرنوشته محتوم رانده میشد بدون آنکه بتواند شرایط واقعی برای مبارزه مستقیم را درک کند بنبرک مرگ و زندگی دست زد . ناشکیبائی وی به او اجازه نداد تا از سوسه يك ماجراجویی بی موقع و زیانبار احتراز کند .

روشنفکران که عمدتاً خود از چنین منشاء طبقاتی برخوردار بوده و دیکتاتوری بشدت تمایلات بوروکراتیک آنان را می‌آورد ، با تاثیر مستقیمی که از تلاطمات جهانی و پیروزیهای (*) البته باید اضافه کرد که اگر از روشن اقتصادی سخن میگوئیم ، نه بمعنای رشد سالم يك اقتصاد متوازن ، بلکه بمعنای رشد سرطانی يك اقتصاد بیمارگونه است .

نرخ تورم (۱۳۵۱ - ۱۳۴۱)

(***)										
سال	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱
درصد	۶/۲۶	۵/۵۲								
درصد										
حد اکثر										
درصد										

بی درین خلقها کسب میکردند ، تحت تاثیر ثنویهای معیوب و غیر علمی مبارزه پرداختند .
لنین مینویسد :

"خرده بورژوازی دیوانه شده از دشت های سرمایهداری پدید میآید که بسان
آنا رسیسم از خصایص تمام کشورهای سرمایه داری است ، تا استواری این انقلابیگر
سترونی آن ، خاصیت تبدیل سریع آن به اجماعت و تسلیم ، بی عقلی ، پنداری و
حتی شیفتگی دیوانه وار به این یا آن جریان بورژوازی مد روز ، همه اینها مطالبی
است برهنگان معلوم ، ولی پذیرش تجربیدی و ثنویک این حقایق هنوز بهیچوجه
احزاب انقلابی را از ارتکاب اشتباهات کهنه ای که عوارض بعلل ناگهانی ، بشکلی
کمی تازه و با پوشش و یا آرایش قبلا دیده نشده ، در محیطی خاص و کم و بیشتر ،
بکر بروز میکند ، صحن نخواهند گرداند ."

(لنین - "بیماری کودکی" ...)

این "اشتباهات کهنه" که لنین بدان اشاره میکند ، در جامعه ما همان ثنوی پوسیده
"ترور فردی" بود که با "شکل کمی تازه" و پرخطر "تبلیغ مسلحانه" یا "مبارزه مسلحانه"
در محیط "بکر" روشنفکران ناآگاه از مبارزات طبقاتی ، بروز کرد :

لنین در مورد چنین جریانات مشابهی که در روسیه بعلمت محیط سنگین خرده بورژوازی ،
بگرات و با شیاعوی بسیار سطح آمده و مبارزه با مارکسیسم میرداختند میگفت :

"جریانات بیانگر نظریات سیال و ناپایدار صرفا سنتی قشرهای میانه و غیر مشخص
روشنفکران میکوشند تا هر قدر حوالت پراوژه تر باشند ، اقدامات شلوغتری را
جایگزین نزدیکی با طبقات معین کنند . " شلوغ کنیم دادا تر ، شلوغ کنیم " ، چنین
است شعار بسیاری از عناصر دارای روحیات انقلابی که گرد باد حوادث آنها را
بشور آورده ، ولی هیچگونه تکیهگاه ثنویک و اجتماعی ندارند ."

(لنین - "ماجراجویی انقلابی")

انقلابیگری خرده بورژوازی که مشخص ترین خصیصه این جریان همه گیر در جامعه ما
بود ، در واقعیت امر بسر ثنوی انقلابی مبتنی نیست . این انقلابیگری عمیان خرده بورژوازی
برآشفته ای است که حتی منافع واقعی خود خرده بورژوازی را نیز نمیتواند تأمین کند و بدین
جهت بیانگران آنرا اصولا نمیتوان نماینده منافع واقعی هیچگونه قشر یا طبقه خلقی نامید .
سرنوشت عمیان خرده بورژوازی شکست است و مبارزه وی تنها آنهانگام منافع واقعی وی را تأمین
خواهد کرد که در جریان این مبارزه به نقطه نظرهای پرولتاریا نزدیک گردد و آنرا بپذیرد .

"بهارهٔ سلحانه" یا "تورفسردی"

"تور منطق خود را دارد، منطق نوپید شدن از حزب و از انقلاب خلقی، منطق باور از دست رفته به توانائی نوده ها بهارزهٔ مستقیم انقلابی، منطق حالت غیرعادی و همستریک مختصر، روشنفکران، منطق ناتوانی در کار پیگیری و مصرانسه، منطق ناتوانی در بکار بردن اصول اساسی تاکیکی و تشویک در شرایط تفسیر یافته، منطق ناتوانی در کار ترویجی، تهییجی و سازمانی . . ."

(لنین - "مجموعه آثار"، جلد ۱۵، ص ۱۴۴)

رفتای ما در ابتدا، قبل از اقدام به "عملیات سلحانه" و این، وظایفی که مارکسیسم بر عهدهٔ آنان قرار میدهد بجانب کار تبلیغی و ترویجی و سازمانی، روان شدند ولی خیلسی زود از آن سرخوردند. اینان توانائی ارائهٔ يك کار مستمر و پیگیر را در خود ندیدند و فشار دیکتاتوری آنان را بر آن داشت که بجاء برداختن بکار دشوار و بسیار دشوار فعالیت در میان نوده ها و بالا بردن آگاهی آنان و تدارک اثر سیاسی انقلاب در مقابل این دشواری زانو بزنند و بکار ساده و بسیار ساده "تورفسردی" روی بیاورند:

"کسی که ایمان خود را به این بپونند" (با نوده ها) "از دست داده و یسا هیچگاه بدان ایمان نداشته، برایش دشوار است که احساس برآشفتگی و نیروی انقلابی خود را در راضی جز تور بکار بسرد."

(لنین - "چه باید کرد؟")

و رفتای ما هنگامیکه برای کار واقعی در میان نوده ها به آنان رو میکنم در مواجهه با دشواری موجود ایمان خود را به برقراری پیوند با آنان از کف میدهند و در مقابل این دشواری سر تسلیم فرود می آورند:

"از یک طرف مواجهه کنیم با ضربات و یورشهای بی درین پایه به گروههای کمونیستی و از طرف دیگر مسئلهٔ ارتباط با نوده ها چنان دشوار بنظر میرسد که واقعا حل آن از عهدهٔ نیرومائی چون ما بعید مینماید."

("بهارهٔ سلحانه" . . . ص ۳۸)

و در مقابل از کف دادن این ایمان و تسلیم شدن به ناشکیمائی خویش، تمایلات ذهنی خود را واقصیات عینی پیدا شده و نداد در میدهند که:

"تنها راه عمل سلحانه است."

"نهی شرایط عینی ایورتونیم، سازشکاری و ژرفیم . . . است."

و : " چرا قیام کار توده ها است ؟ یک موتور کوچک مسلح هم میتواند قیام را آغاز کند ."

(از کتاب " مبارزه مسلحانه هم ")

یک گروه کوچک روشنفکر و علاقمند به انقلاب و توده ها آنهاست که میخواهد از دایره محدودی

که در آن قرار دارد بیرون آمده بخارج از خود نثار کند . با ضربات پلیس روبرو میشود و به این نتیجه میرسد که حتی آنقدر نیرو ندارد که با توده مردم تماس برقرار کند و آنوقت این تسلسلگیّت آور را بعین میآورد که قیام کار توده ها نیست و خود ما چند نفر که آنقدر نیرو نداشته ایم گویا مردم تماس بگیریم ، قیام را آغاز میکنیم . بنظر این رفقا آغاز " انقلاب " کاریست بمراتب آسانتر از ارتباط با توده هایی که انقلاب بدست آنها و عمل انقلاب بخاطر آنها انجام میشود و کاریست که حتی اگر مردم آساکه نداشته باشند هم ، میتوان به آنها تحمیل کرد ! !

اینان که در جایی دشمن را " بهر کفندی " (احمدزاده) مینامند و قدرت او را در مقابل انقلابیون ناچیز مینمایند ، در جای دیگر این قدرت را طلق میکنند و خود را در مقابل آن به شدت عاجز مینمایند .

اینان که بقول خود برای شکستن سد خفتان و ترور دشمن مبارزه میکردند ، وقتی عجز و بی ثمری مبارزه خویش را در تحقق اعدا نشان میدیدند ، بیگانه ۱۸۰ رجه عقب گرد کرده و میگفتند که قصد آنان نه شکستن قدرت ترور دشمن بلکه نشدیده آنست که گویا مبارزه مردم را به اوج میرسانند :

" از آن پس این دشمن است که برای بقای خود از طریق اعمال قهر ضد انقلابی بر عناصر مبارزه فشار خود را بر همه طبقات و اقشار زیر سلطه افزایش میدهد او چون خرس تیر خورده دیوانه وار حمله میکند به زندان می اندازد ، شکنجه میکند ، تیرباران میکند و در لحظه تعداد بیشتری از توده ها را بجزایان مبارزه میکشاند و مبارزه را به خلق تحمیل میکند ."

(پویان - " ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا ")

این تنها ، سخن پویان نیست . سایرین مبارزان نیز که بدنبال شکستن سد ترور و اثبات آسیب پذیر بودن دشمن رفته بودند ، تنها ارضائی که بدنبال آوردند ، شدت ترور پلیسی و این ادعای جدید بود که ترور (پلیسی) عمرجه بیشتر بهتر ، خشونت پلیس هر چه ریاضتسر بهتر ! !

اینان بجای اثبات آسیب پذیر بودن دشمن از طریق کار پیگیر و مصراغه ترویجی و تبلیغی و سازمانی در میان توده ها با پخش افشاگریهای سیاسی و شبنازه و استفاده از فرصتی برای آگاه کردن همین توده ها ، با عرضه داشتن " ترور فردی " بعنوان " تنها راه " فقط آشفتگی

خود را بیان می‌کردند . لنین در مورد تروریستهای آنروز روسیه می‌نوشت :

" هر قدر نیروی مکانیکی ارتجاع قویتر و پیوند با توده ها مستقیم تر است ، عاجلتر است نتایجی توده ها فراهم آید (نه اینکه مستقیما وارد عمل شوند) و راهها ایجاد شده توسط قدرت کهنه ، برای تسبیح و ترویج مورد استفاده قرار گیرند (نه اینکه توده ها بحمل مستقیم علیه خود قدرت کهنه مبارزت ورزند) . "

(لنین - " مجموعه آثار " ، جلد ۱۶ ، ص ۲۰)

و نیز : " اشکال عالی مبارزه که صحیح جا در جهان بدون فشار مستقیم توده ها نمیتواند موفقیت داشته باشد ، در زمان ارتجاع خستگین ، قبل از هر شکلی ، بعنوان اشکال ممکن " (در جامعه ما " تنها راه ") " توصیه میشوند و برعکس اشکال پائین مبارزه که کمتر نقض قوانین توسط مبارزه توده ها و بیشتر استفاده از این قوانین برای ترویج و تسبیح را در بر دارد و آگاهی توده ها را برای مبارزه فراهم می آورد ، بعنوان اشکال غیر ممکن " (در جامعه ما ، فرضیستی ، اپورتونیستی سازشکارانه) " عرضه میشوند . "

(لنین - " مجموعه آثار " ، جلد ۱۶ ، ص ۱۹)

اما برای مبارزان ما ایده های آنارشیستی ، کثرت بیشتری دارد تا مارکسیسم لنینیسم :

" البته تردیدی نیست که دستگاه طبقه حاکمه بخشونت خواهند گراشد و مجازاتهای شدیدتری را در پیش خواهند گرفت ، ولی فراموش نکنیم که همین امر مبارزه واقعی را دامن زد ، و دستگاه حاکمه را به میدانی میکشد که با پای خود حاضرید خول در آن نیست . "

(" ضرورت مبارزه مسلحانه و . . . " ، ص ۲۵)

اینان که قبلا معتقد بودند دیگاتوری سد راه مبارزه توده ها قرار دارد ، باین نتیجه میرسند که نسبه ، تنها تشدید درندگی این دیگاتوری مبارزه توده ها را جاری خواهد کرد . " باکونین " پدیده ترین نوع آنارشیسم و بزرگترین دشمن مارکسیسم میگفت :

" با اعتقاد به اینکه رعایتی کامل و خوشبختی مردم فقیر و زحمتکش تنها از طریق یک انقلاب هممخلقی و ویرانگر مقرر است ، جمعیت ما باید با تمام قوا و بسا استفاده از تمام وسایل بتکامل گسترش آن فلاکها و بدبختیهای کلک کند که باید سرانجام گام صبر مردم را لبریز کرده و آنها را به قیام برانگیزد . "

(باکونین - " دولتداری و آنارشی " ، ص ۴۱۸)

با کونین تنها اعتقادات مبارزان ما را کمی واضح تر توضیح داده است :

" تحمیل مبارزه به توده مردم از طریق تشدید ترور حکومت " ، و مجبور کردن

حکومت به "گرایترمه خشونت بیشتر" و ...

حقیقت اینست که این مبارزان میان اعضای ناشی از یاس چند روشنفکر و انقلاب اجتماعی علامت تساوی میگذاشتند و توجه نداشتند که انقلاب اجتماعی نمیتواند از ضعف سرچشمه گیرد. انقلاب آخرین چاره بیچارگان نیست. انقلاب ارج قدرتمندی آگاهانه توده ها و حسیض ضعف طبقات حاکم است. انقلاب از انرژی بی پایان میلیونها انسانی که بحرکت می آیند و تمام دستگاه حاکمیت طبقات ستگر را فلج می کند نیرو میگیرد و نه از بد بینی آنان نسبت به بارزه.

مبارزه اینان درست در مقابل نیاز حیاتی توده ها به آزادی قرار دارد. هرگز به عقل هیچ کارگر زحمتکش و هیچ فرد عادی خطور نمیکند که فاشیسم بهتر از دموکراسی بورژوازی است. لنین میگفت: "بطور کلی آزادی سیاسی، در زمینه سیاسی و در زمینه مناسبات تولیدی معاصر

یعنی سرمایه داری تمام آزادی بورژوازی است. ولی فقط نازد نیکهای شورش طلب آنارشیستها و اکونومیستها میتوانند از اینجا چنین نتیجه بگیرند که مبارزه برای آزادی باید نفی شود یا تخفیف یابد. تحصیل این آئین کیه نظرانه روشنفکری

به پرولتاریا همیشه بطور موقت و فقط علیرغم برخورد به مقاومت وی میسر شده است. پرولتاریا بطور غریزی دریافته است که آزادی سیاسی با وجود آنکه مستقیماً بورژوازی را مستحکم و متشکل خواهد ساخت، مهیذا برای او لازم است و بیش از همه هم لازم است. (لنین - منتخب آثار، جلد ۱، ق ۲، ص ۱۳۴)

تئوری "هرچه بد تر، بهتر" این مبارزان همان تئوری آنارشیستی باگونین و مائوتسکیها است که فقیرترین و تحت ستم ترین توده ها و کشورها را پیشرو می دانند و معتقدند که لومین - پرولتاریا چون فقیرتر است از تمام طبقات دیگر انقلابیتر می باشد و توده های عقب مانده کشورهای فقیر انقلابیتر از پرولتاریای متشکل کشورهای غنی و پیشرفته (چه سوسیالیستی و چه امپریالیستی) هستند. اما بروز چنین تئوری ای در میان اینان تصادفی نبوده است. اینان همیشه در عطف و نظر در نقطه مقابل مارکسیسم - لنینیسم قرار داشتند. پویان در کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه و ... و بکارگران جوان توصیه میکند که:

"بی آنکه ردیائی از خرابکاری خود بگذارند، در امر تولید اخلال کنند و ماشینها را از کار بیاندازند، در کار خود عدا بی دشتی کنند و یا حتی ابزار کار بردارند."

بدین ترتیب، او با جای پای آنارشیستهای صد سال پیش میگذارد. وی بکارگران مشیوای از مبارزه را توصیه میکند که تنها شایسته عقب مانده ترین پیشه وران و رشکستای است که فضا را سرمایه، آنان را خانه خراب کرده و بجانب کار در کارخانه ها رانده است. پیشه ورانی که از مبارزه طبقاتی و ضرورت تشکل اصولا درکی نداشته و بجای مبارزه با بورژوازی، به خراب کردن

ماشینها میبرد از آنجا . پرولتاریا هیچگاه به این شیوه از مبارزه تن در نداده است . پرولتاریا طبقه ای است که با عالیترین شکل تولید مرتبط بوده و غنی ترین دستاورد های تمدن بشری را با خود به جامعه سوسیالیستی خوانده برد . نگاه وی چون لومین پرولتاریا و پیشه ور ورشکسته بهنگذشته نیست زیرا آینده از آن اوست . او نیازی به نابود کردن وسایل تولید ندارد ، چراکه برخلاف پیشه ور وجود و رشد تریه رشد همین نیروهای مولده وابسته است . یویان با پیشنهاد این شیوه از مبارزه نشان میدهند که نه تنها نماینده پرولتاریا نیست ، بلکه دهها سال از میزان رشد و آگاهی طبقه کارگر ایران عقب تر است .

مارکسیست از آنجا که به قانونمندی جامعه سرمایه داری و قطعیت پیروزی انقلاب اجتماعی معتقد است ، در همان حال که با تمام قوا برای تسریع و نزدیک ساختن آن میکوشد ، هیچگاه فقر و مسکنت توده ها را شعار خود نمی سازد و هیچگاه در مبارزه بناظر گاستن این فقر و بشار گرانی که بدو اثر وحشتناک است تردید نمیکند . مارکسیسم معتقد است که آنچه اهمیت انقلابی دارد نفس وجود فقر نیست ، بلکه آگاهی توده ها به ریشه ها و علل فقر و شکل آنها بمنظور مبارزه با آن و حرکت توده ها برای دفاع از حقوق انسانی و بسوی سرنگونی نظام زاینده فقر است . آنانکه افزودن به فقر و دشواری زندگی توده ها را پیشه میکنند هیچگاه به وقوع انقلاب ، قانونمندی آن و توانایی توده ها در مبارزه بخاطر ریشه کن ساختن علل این فقر ، ایمان نداشتند .

وقتی ما که بردن آگاهی میان توده کارگر و کارآگاهران در میان این توده را علل نفسی کرده بودند ، اعلام کردند که شیوه مبارزه اینان قادر است که این آگاهی را به میان این طبقه برده و وی را تشنگ سازد . البته اینان برای رسیدن به همین ایده نیز راه زیادی بیمودند و در ابتدا حتی معتقد بودند که عمل صلحانه آنها بدشمن ضربه زده و از قابلیت های آنها ناپدید کندگی ؛ و یا موعوب کندگی ؛ برخوردار است . اما واقعیات عینی و تقابل آشکار شیوه مبارزه اینان با آموزشهای گرانمای آموزشگران کبیر پرولتاریا ، آنها را قدم بقدم بحسب سرد تا جائیکه در " تبلیغ صلحانه " (ترور تهبیجی) توقف کردند . در اینجا باید گفت که شکل مبارزه اینان بنا به تعاریف شخصی که در ضمن مارکسیستی وجود دارد ، نه مبارزه صلحانه بمعنای لنینی آن بلکه ترور فردی یعنی همان شیوه بی شم و زیان آور مبارزه میباشد که مارکسیسم همواره آنرا آماج حملات خویش ساخته است . لنین میگوید :

" ترور (فردی) توانگه گروه های روشنفکری " و " انتقام از اشخاص جداگاناست "

(لنین - " مجموعه آثار " ، جلد ۱۰ ، ص ۱۰۶)

چنین تعریفی کاملا با عمل مبارزان ما تطبیق میکند ، ولی اگر اضافه نکیم که دشمنی

مارکسیسم با تروریسم بر سر چیست، طلب خود را به پایان نبرده ایم :
لنین یکی از دشمنان عمدهٔ بلشویسم و روسیه را انقلابیگری خیزه بوزواشی ذکر کرده و
رشد و آبدیگی و قوام حزب پرولتری را در مبارزهٔ بی امان و پیگیر با این انقلابیگری میدانست.
وی دربارهٔ اختلاف خود با برجسته ترین بیانگر این انقلابیگری یعنی حزب سوسیالیست رولوسی
ها چنین عینوشت :

"اولا این حزب بسبب نفی مارکسیسم بهیچوجه نمیخواست (و شاید صحیحتر آن
باشد که گوئیم نمیتوانست) ضرورت این امر را دریابد که بیش از برداختن به هر
اندام سیاسی باید چگونگی نیروهای طبقاتی و مناسبات میان آنها را بر پایهٔ آکیدا
عینی ارزیابی کرد . ثنیا این حزب قبول مشی ترور فردی و سوء قصد را که ما
مارکسیستها جدا آنرا رد میکردیم، نشان خاص "انقلابیگری" یا "چپ گراشی"
خود میدانست، بدیهی است که ما ترور فردی را فتا، بعللا، معمول ناشی از
صلاح کار رد میکردیم، ولی وقتی سخن از ترور انقلاب گیر فراتسه یا بطور کلی
ترور مورد استفادهٔ حزب انقلابی بیروزند تحت محاصرهٔ بورژوازی سراسر جهان
بمیان می آید، حتی شخصی چون بلخانف در همان سالهای ۱۹۰۳ - ۱۹۰۰،
هنگامیکه هنوز مارکسیست و انقلابی بود، کسانی را که میخواستند چنین ترورعاشی
را "از نظر اصولی" محکوم کنند، بیاد صخره میگرفت و تف بیروشان می انداخت."
(لنین - بیماری کودکان ...)

"صلاح نبودن" و آن عامل قاطعی است که مارکسیسم را بدشمنی با تروریسم برمی انگیزد.
چرا که "ترور فردی" از آنجا که بر اساس نادیده انگاشتن توازن نیروهای طبقاتی و جدا از
نیازهای رشد مبارزات بوده، ما انجام نمیکرد، نمیتواند جز با زیان رساندن به هدف، بصورت
درگیر ساختن انقلابیون در مبارزه‌ای انتقامجویانه، بیفرجام و جداگانه با مهره های رژیم،
انجام پذیرد.

تجربهٔ "جنبش مسلحانه" در کشور ما بخوبی نشان داده است که این شیوه از مبارزه اصولا
با کار رتوده شا و بردن آگاهی بمیان آنان وجه تشابهی ندارد. "ترور فردی" علاوه بر
آنکه توجه کارگر را از مبارزهٔ طبقاتی خود منحرف میکند* و مبارزهٔ انقلابیون را به مبارزهای جدا
(*) ترور فردی به تودهٔ تئوری "قهرمانان فعال و عوام الناس غیر فعالی را که در انتظار هنر-
نمائی ایسن قهرمانان هستند" (لنین) القا میکند و بدین ترتیب آنها را از مبارزهٔ طبقاتی
خود باز داشته و مبارزه را به این قهرمانان وامیگذارد. خوشبختانه بعلمت رشد طبقه کارگر
ایران این شیوه از مبارزه نتوانست بجز موارد نادری تاثیر زیانمند خود را بجای گذارد (یکی
بقیه پاورقی در صفحه بعد)

از توده ها منحصر میسازد و انرژی انقلابی بسیاری را به سر می دهد .
مبارزان ما معتقد بودند که " تبلیغ صلحانه " ، زمینه ای برای فساداتهای ترویجی و تبلیغی آنان را تشکیل داده و آنان از کار در میان توده ها روگردان نیستند . تجربه عملی جنبش خود ما و جنبشهای انقلابی جهان بیبودگی این ادعا را نشان داده است . بیش از ۶ سال " ترور فردی " در کشور ما حتی نتوانسته گامی در نزدیکی به توده ها بردارد ، نه آگاهی بیان آنان بسازد و نه حداقل تشکیلی ایجاد کند و حاصل آن تنها در بیشتر از ۶۰۰ انقلابی پرشور شهید و هزاران مبارز اسیر خلاصه شده است .

ترورستهای آنروز روسیه نیز بهمینگونه استدلال میکردند :

" سوسیالیست رولوسیونها با تب و تاب تمام اعلام میدارند که ترور را همراه با کار در میان توده ها صیغه پیرند و بدین جهت دلایلی که سوسیال دموکراتها در رد صلاحیت بودن این شیوه مبارزه عرضه میداشتند (و طی مدتی طولانی آنرا مردود اعلام داشتند) به آنها مربوط نمیشود . "

(لنین - ماجراجوشی انقلابی ")

آنها در شبانه های خود با حرفی سه برابر درشت تر از معمول مینوشتند :

" ما دعوت به ترور را نه بجای کار در میان توده ها ، بلکه درست برای همین کار

در میان توده ها و همزمان با آن اعلام میداریم . " (همانجا)

در حالیکه :

" ترور ... بهمیوجه با کار در میان توده ها ، برای توده ها و با توده های پیوندی

ندارد . " (لنین - " مجموعه آثار " ، جلد ۶ ، ص ۱۱۷)

" قسمهای تند و تیز در مورد آنچه که به چاشنی تند و تیز نیاز دارد ، اغلب انسان

را در حقیقت آن دچار تردید میکند و سوئ ظن برمی انگیزد ... این اطمینان

را همان کسانی میدهند که با چنگ زدن در تشویرهایی از هر رنگ ، هم آکسون

از جنبش کارگری سوسیال دموکراتیک که توده ها را واقعا بیا میدارد ، روی بر-

تافته و همچنان از آن روی برمیتابند . "

(لنین - " ماجراجوشی انقلابی ")

رفقای ما معتقد بودند که در شرایط خاص ! کشور ما تنها بوسیله ترور میتوان آگاهی

(بقیه یاورقی از صفحه قبل) از این موارد نادیده گرفتاری ما آنرا جزو افتخارات خود بشمار

می آوردند ، سخنان کارگر عقب مانده ای از کارخانه نساجی شاهی بود که گفته بود : " پیس

چرا چریکها نمی آیند صاحب کارخانه ما را بزنند ؟ ")

را بمیان توده ها برد ، در حالیکه لنین در مقابل گروه " سوابودا " ی تروریست که همیسن عقیده را داشت و میخواست " ترور را جایگزین تبلیغات سازد " (" چه باید کرد ؟ ") مینوشت :
" نه امروز و نه هیچ زمان دیگری ، هیچ کار دیگری را نمیتوان جایگزین این فعالیت (افشاگرهای سیاسی عمده - انبه) " کرد . "

وی افزود : (لنین - " چه باید کرد ؟ ")

" یکی از شرایط اساسی گسترش ضرورت دانه تبلیغات سیاسی عبارتست از سازمانگری برای افشاگری سیاسی سه جانبه . از طریق دیگری جز از طریق این افشاگرها نمیتوان به توده ها آگاهی سیاسی داد و آنها را به فعالیت انقلابی پیر - انگلیخت . بدین جهت ، کوشش در این زمینه یکی از مهمترین وظایف تمام سوسیال دموکراسی جهانی است . " (لنین - " چه باید کرد ؟ ")

خلاصه ای از تجارب انقلابیهای ویتنام ، چین و کوبا

انقلابیون ما از این سه انقلاب تنها شکل ظاهری و آنها منسخ شده ، ناقص و مفشوشی را میدیدند و آنها دلیلی برای صحت مبارزه خود ارائه میدادند . از آنجا که تجارب این سه انقلاب بیشتر از هر تجربه ای بد فهمیده شده و مورد تحریف قرار گرفته ، لازم است ، هرچند غشرد ، نظری به آنها بیافزیم . شرایط موجود در این کشورها نیز همچون ایران ، از جانب مبارزان ما ، " از آسمان به زمین افتاده " و خارج از شمول قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم قلمداد گشته است . ولی تجارب این سه انقلاب نیز شواهد دیگری برخلاف ناپذیری قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم در مورد لزوم وجود شرایط عینی و ذهنی برای تحقق انقلاب و دلیل قاطعی بر نادرست بودن و غیر انقلابی بودن این شیوه از مبارزه میباشد .

رقیو له دوان " دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام در مورد انقلاب ویتنام مینویسد :

" در اواخر سال ۱۹۵۹ و اوایل سال ۱۹۶۰ ، رژیم سنگرد در جنوب دچار بحران

عینی شد . دشمن گرچه هنوز در شهرهای بزرگ و کوچک قری بود ، دیگر

قادر نبود که حکمرانی خود را بر مردم در مناطق روستائی اعمال نماید . دستگاه

دست نشانده اداری از پایه و بخشی پس از بخش دیگر ضعیف و ناتوان شد .

توده های خلق ، بخصوص دهقانان ، سهم خود در تب انقلابی میسوختند و

حاضر و مصمم بودند که در یک مبارزه مرگ و زندگی با دشمن درگیر شوند .

شرایط برای برخیزاندن مردم روستائی و ایجاد قیامهای قسطنطنیه و داغان کردن
ضعیفترین حلقه در سیستم اداری دشمن فراهم شده بود .
(لهدوان - "انقلاب ویتنام" ، ص ۷۰)

رفیق "له دوان" همچنین تاکید میکند که :

" برای درگیری و پیروزی انقلاب باید موقعیت انقلابی وجود داشته باشد . یک
موقعیت انقلابی محصول یک سلسله کامل از عوامل ضروری ، هم عینی و هم ذهنی
است . باید عم در مقابل انتظار منفعلانه برای انقلاب و هم گرایش خود سرانه
به میان برزیدن جبهه گرفت .
(همانجا ، ص ۶۰)
و نیز :
" هم عدم جدت در آغاز مبارزه مسلحانه ، هنگامیکه ضرورت دارد و هم برعکس
در گیر شدن در چنین کوششی تحت شرایط نامطلوب خطای بزرگی است .
(همانجا ، ص ۶۵)

این احکام بوضوح بر ما رکیسم - لنینسیم منطبق بوده و با عمل مبارزان ما متفایر است .
همچنین از شرایطی که رهبر حزب کمونیست ویتنام بر سر مرده است ، از قبیل " عدم توانائی
رژیم در اعمال حکمرانی " ، " سوختن نوده ها در تب انقلابی و آمادگی برای نبرد مرگ و
زندگی با دشمن " و ... نهفتن سال پیشرو نه حالا (علیت تسریع روند رشد شرایط
عینی در حال حاضر) در جامعه ما وجود نداشته و ندارد . رفقای ما جز با نفی کامل تجربه
ویتنام نمیتوانستند اقدام ماجراجویانه خود را توجیه کنند و با اعمال قهر انقلابی ! بپردازند .
عمل رفقای ما درست در مقابل سخنان رفیق "له دوان" قرار دارد که میگوید :
" خشونت انقلابی بمنظور سرنگون کردن طبقه حاکمه ، لزوماً باید خشونت انقلابی
توده ای باشد .
(همانجا ، ص ۶۴)

تجربه انقلاب پیروزنده ویتنام و در مدتی طولانی نشان داد که در مراحل رشد شرایط
عینی و در هنگامیکه شرایط عینی برای تحقق انقلاب وجود ندارد ، وظیفه اساسی مبارزان
کمونیست ، تدارک ارتش سیاسی توده ای است . همان وظیفه ای که در جامعه ما با نام ایورژنیسم
سازشکاری ، فریسم و بی عملی مورد استهزا و حمله قرار میگرفت :

" حزب کمونیست ویتنام در سال ۱۹۳۰ تشکیل شد . . . از وضعیت اقتصاد ی ،
سیاسی و اجتماعی کشور بطرز علمی ارزیابی بعمل آورد و برنامه صحیح انقلاب
را تدوین نمود و انقلاب ویتنام را با گامهای مطمئن پیش براند " (ص ۴)
" از همان بدو تشکیل حزب یک جنبش انقلابی توده ای در سراسر کشور برپا

گردید که نقطهٔ اوج آن ایجاد شوراهای ننگ تین در سالهای ۱۹۳۱ - ۱۹۳۰ بود " (ص ۴۵) . . . " از ۳۹ - ۱۹۳۶ حزب در مقابل خطر فاشیسم و جنگ تجاوزکارانه فاشیستی و بظهور آمدگی برای استفاده از موقعیت ضابط و رهبری مبارزه ای سخت علیه دشمن ، پایه فعالیت خود را بر روی تشکیل نیرو های سیاسی توده ای قرار داد " (ص ۴۶) . . . " طی جنگ دوم از آنجا که مسئله قیام مسلح بنحو عاجلی مطرح گردیده بود ، حزب ما از مبارزه سیاسی به برپا نمودن مبارزه مسلحانه گذار کرد . " (ص ۴۷)

(ترون شین - چگونه حزب ما مارکسیسم - لنینیسم را در شرایط

وینتام بکار بست)

بطوریکه دیده میشود در وینتام نیز در دوران طولانی کار سیاسی محور و پایه فعالیت حزب بوده و فقط هنگامیکه تدارک قیام مسلحانه بنحو عاجلی در دستور روز قرار گرفته بود ، شکل مسلحانه مبارزه بعنوان شگ بریم تعیین گردید :

" در جریان رشد انقلاب مطلقاً لازم است که توده ما را بانجام مبارزات سیاسی ، تحت اشکال مختلف ترغیب نمود و از این طریق آنها را بیورث داد و بسیج نمود . باید حزب و سازمانهای سیاسی توده ای را توسعه بخشید (یک ارتش سیاسی توده ای بوجود آورد) ، سیرک زمان معینی بمحضر اینکه شرایط اجازه دادند ، اقدام به تشکیل نیروهای مسلح انقلابی خلق و برپا کردن مبارزه مسلحانه نمود . سازمانهای سیاسی توده ای پایه نیروهای مسلح را تشکیل میدهند . "

(همانجا ، ص ۵۵)

اما تنها تجربه انقلاب وینتام نیست که مورد تحریف انقلابیون ما قرار گرفته است . انقلاب جیسن نیز سرنوشت بهتری از آن پیدا نمود . احمد زاده که معتقد است در انقلابهای وینتام و جیسن وضع انقلابی (بضمیمه لنینی آن) وجود نداشته و برخلاف روسیه که عدم توانایی طبقه حاکمه در حکومت بشیوه سابق و بحران عمومی در جامعه از شرایط ضروری تحقق انقلاب بشمار میرفت ، در این دو انقلاب چنین شرایطی اصولاً ضرورت نداشته است (و بنابراین در ایران نیز میتوان انقلاب را بدون وجود این شرایط عملی ساخت !) ، بهمانگونه به تئوسه کردن تجربه انقلاب جیسن میردازد .

حتی مائو که علمدار منحرف ساختن انقلاب چین از مسیر پیروزمند و سعادت آفرین آن

بوده است و نیز مورخان مائوئیست چینی هم وجود وضع انقلابی را بعنوان شرط ضروری و لازم گسترش و پیروزی انقلاب تایید میکنند . مورخ چینی " میا تو - جو - خوان " وضعیت چین

را در سالهای ۲۸ - ۱۹۲۷ چنین توصیف میکند :

"خشونت، تکیه به سرنیزه، تنها یک جانب سلطه ضد انقلاب بود، خصوصیت دیگر و غیر قابل علاج این سلطه عبارت بود از ضعف... پس از سالهای ۲۸ کومیندان قتل، بطوراسی کشور را متحد میکرد، ولی در واقع چپین در حالت چند پارگی بسر میرد. حتی در داخل کومیندان هم چندین گروه بود... که توی سر هم میزدند... این وضع نمیتوانست اساس سلطه ضد انقلاب را متزلزل سازد."

("تاریخ مختصر حزب کمونیست چین" ، ص ۷۵)

و نیز مائو در سال ۱۹۲۸ تأیید میکند که :

"اژیان همه کشورهای جهان تنها در چین این پدید تغییر عادی بچشم میخورد که در اردوی طبقات حاکم نفاق و دشمنی باولانی وجود دارد... این نفاق روز بروز تشدید شده و گسترش می یابد... در چین هیچوجه استقرار قدرت حاکمه ممکن نمیشود."

(مائو - "از جرعه حریستق بر میغیزد")

در همین سال ۱۹۲۸ بود که پیر از ۱۷ سال (از سرتکون شدن سلطنت در سال ۱۹۱۱) مبارزه و گردآوری ارتش عظیم سیاسی و پیر از سالها بحران مزم حکومتی ، مبارزه مسلحانه توده ای و پارتیزانی شکل عمده مبارزه را بخود گرفت . اما آنچه بیش از همه مورد استناد مبارزان ما واقع شد ، برداشتی نادرست از انقلاب کوبا بود که رفتای ما اقدام ماجراجویانه خود را بیش از هر چیز با آن توجیه میکردند . کوبای پیش از انقلاب نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر امریکای لاتین کشوری بود در مراحل متوسط تکامل سرمایه داری . مناسبات تولیدی سرمایه داری نه فقط در صنعت ، بازرگانی ، ساختمان و وسایل نقلیه تسلط داشت ، بلکه بر کشاورزی نیز مسلط بود . در نتیجه این امر تضاد بین کار و سرمایه ، تضاد عمده جامعه کوبا بود و پرولتاریا و بورژوازی طبقات متخاصم عمده در این پیگار . در عین حال مظهر عمومی جامعه سرمایه داری در کوبا دارای یک سلسله ویژگیهای مشخص شده بود .

یکی از مشخصات کوبا این بود که سرمایه گذارهای خارجی به نسبت سرانه به عالیترین سطح در جهان رسیده بود . سیستم تک محصولی ، که از طرف امریکا به کشور تحمیل شده بود همه جا تسلط داشت و نیمی از زمینهای قابل کشت کوبا به کشت نیشکر اختصاص داشت . سیستم زمینداری بزرگ (لاتیفوندیسم) بخانه بارگرانی بر اقتصاد کوبا سنگینی میکرد

این علت عمده عقب ماندگی کشاورزی بود. در نتیجه این سیستم قسمت اعظم روستائینان کوبا در فقر زندگی میکردند و رشد بازار داخلی محدود میشد، امری که موانع اضافی در راه تکامل اقتصاد ملی کشور بوجود می آورد.

در عین حال لاتیفوندیسم جهت مشخصی داشت که اعتماد این جزیره را از اعتماد سایر کشورهای امریکای لاتین ضایع مینمود. این ویژگی نمایشگر کشاورزی فئودالی نبود، بلکه نمایشگر کشاورزی سرمایه داری بود که کشتکاران آزاد را ورشکست نموده و ارتش عظیمی از کارگران کشاورزی بوجود می آورد. روستائیان کوبا بطور عمده از بیروترها تشکیل میشدند که بیاصلا فاقد وسایل تولید و یا تقریباً بلکی غارت شده بودند و کمتر برای زمینهایی که روی آن در کار و کوشش بودند مبارزه میکردند، بلکه بیشتر در جهت خواستهایی که برای طبقه کارگر شاخه داشت، یعنی در راه اشتغال دائمی، در راه ایجاد شرایط کار شایسته انسان و مزد عادلانه میروزمیدند. درجه عالی شکل بیرولتاریای صنعتی بمقتضای زیادی برای آنها سرمشق و نمونه بود.

تاج امریالیستی، سیستم لاتیفوندیسم و ساخت یکجانبه اعتماد موجب رکود موزمن و پدیده های بحرانی در اقتصاد کوبا گردید که سنگینی بار آن برد و تر توده زحمتکشان قرار داشت. در روستای کوبا ارتش عظیمی از بیگاران وجود داشت که در سالهای پیش از انقلاب بالغ بر ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر یعنی تقریباً یک چهارم مجموع نیروی کار کشور را دربر میگرفت. بورژوازی ملی، یعنی صاحبان صنایع و بازرگانانی که با سرمایه خارجی پیوند نداشتند، از فشار انحصارات امریکائی که مانع از تکامل صنایع ملی و تحصیل سود بیشتر آنان میشدند، رنج صیرد. تضاد ناشی از استثمار امریالیستی و لاتیفوندیسم و نیز تضاد ناشی از تسلط نیرویهای ارتجاعی و ضد دموکراتیک بر حیات کشور (که با شیوه های اعمال زور و ترور از نظام نواستعماری دفاع میکردند) حدت فراوانی کسب میکرد. حل این تضادها بشرا اقدام تکامل کشور میدل میکرد و این تضادها شرایط را برای انقلاب اجتماعی فراهم می آورد.

در سال ۱۹۵۷ بحران سراسر جامعه را فرا گرفته بود. طبقه حاکمه توانائی حکومت به شیوه سابق را از دست داده و فشارهای روزافزون تمام طبقات و اختراحت سطح را بیرحمانه به ورطه فقر روزافزون کشانید نمود. تحت تاثیر دیکتاتوری حاکم برجواسه و شرایط داخلی و خارجی موجود، علیرغم بحران مذکور و نفع شرایط عینی مبارزات توده ها هنوز به مرحله اوج خود نرسیده بود. در چنین شرایطی بود که گروهی از دموکراتهای انقلابی بجهت رهبری قیدل کاسترو وجه گوارا به عملیات مسلحانه دست زدند. حرکت این گروه بناگاه سیل عظیم توده های آماده پیکار را بحرکت در آورد و حمایت از مبارزات اینان در شهر از سوی

کارگران و تحت رهبری حزب سوسیالیست خلق کوبا - حزب کمونیست - با فاصله جامعه را به سوی وضع انقلابی و جنگ داخلی کشانید. این حرکت تنها در چنان شرایطی - همان جریحه ای در انبار پر شده از باروت و یا ذره ای خارجی که مایعی در حالت تاخیر در انجماد را در یک لحظه به انجماد می‌کشد - می‌توانست وضع انقلابی در جامعه پدید آورد.

جنبش قیام کنندگان ، که در مناسب ترین لحظه به عمل مسلحانه دست زد ، با تکیه بر جنبش توده ای ، با هماهنگی با سایر اشکال پیکار علیه دیکتاتوری باتیستا در سیر تکامل خود بحران وضع کشور را تشدید کرد و بتدریج از وضع انقلابی بسوی انقلاب رهبری نمود . پیکار مسلحانه پیشاهنگان انقلابی کوبا ، در تحلیل نهائی ، علت اصلی انفجار انقلابی نبود ، بلکه تنها عامل محرک روندی بود که وجود داشت ، عاملی که بتجدیل و سیر سرسرع وضع انقلابی به انقلاب کمک کرد .

تجربه انقلاب کوبا نیز - در عین حال که نقش روزافزون عامل ذهنی در روند انقلابی دوران ما را به ملت و ملت و عقی بسیاریه نفوذ اندیشه های مارکسیستی - لنینی در شعور توده های مردم تمام جهان و کشیده شدن هر چه بیشتر طبقات ، معادل و تشرعای انقلابی به جنبش آزاد بیخش ، نمایان ساخت - جز بر درستی قوانین عام مارکسیسم لنینیسم مبنی بر وجوب شرایط عینی و ذهنی برای تحقق انقلاب صحه نگذارده است .

اما در بلوی ، با اینکه مبارزان انقلابی اثبات بیشتری در اختیار داشته و از تجربه بزرگ جنگهای یاز تیزانی در کوبا برخوردار بودند و با وجود یک انقلابی بزرگی مانند چه گوارا رهبری آنان را در دست داشت ، در ارزیابی شرایط و نیروهای ذخیره اشتباه کردند و عمل آنان با ناکامی در ناکامی برای نیروهای انقلابی پایان یافت و نشان داد که بکار بستن این تاکتیک در هر شرایط ، تا چه اندازه از اصول اساسی تحولات جامعه طبقاتی بدور بوده و پیشاهنگان از جان گذشته ، بدون وجود شرایط عینی انقلاب ، توانائی دگرگونسازی جامعه را نخواهند داشت .

* * *

در برگزیدن شیوه های مبارزه هدف نیروهای پیشگام باید این باشد که با رهنمائی و کردار خود کمک کنند تا نیروهای بالقوه انقلاب بیدار شوند و بصورت نیروهای بالفعل درآیند و یا دست کم این نبرد را تأیید کنند و از راه غیر مستقیم به آن کمک رسانند . چگونگی راه انقلاب زائیده اراده و تطایل پیشاهنگ نیست . لذا نمیتوان این راه را قبل از تضح یافتن وضع انقلابی و بر اساس تمایلات ذهنی یکبار و همیشه و برای تمام دوران مشخص انقلابی از پیش تعیین ساخت .

این حکم بر پایه حکم بی چون و چرای لنینی است که میگوید :

"سوسیال دموکراسی دست خود را نمینند یعنی دامنهٔ فعالیت خود را تنها به یک نقطه یا شیوهٔ پیش ساخته مبارزهٔ سیاسی محدود نمیسازد، بلکه تمام وسایل و شیوه های مبارزه را ضروری برآنگه با نیروهای موجود مطابقت داشته باشد و دستیابی به بیشترین نتایج قابل حصول در اوضاع و احوال معین را میسر سازد، میدهد." (لنین - "وظایف مردم جنبش ما")

شیوهٔ مبارزهٔ تروریستی هیچگونه وجه اشتراکی با مبارزهٔ مسلحانهٔ بضمیمهٔ لنین آن ندارد. مبارزهٔ مسلحانهٔ معنای مارکسیستی این شیوه ای از مبارزهٔ سیاسی است که در مرحلهٔ معینی از گسترش جنبش انقلابی میتواند بشیوهٔ عمده و تعیین کننده بدل گردد. مبارزهٔ مسلحانهٔ غالبترین شکل مبارزه برای تحول انقلابی و دارای محتوای توده ای و وسیع است و تنها در شرایط گسترش پر دانهٔ مبارزات سیاسی توده ها میتوان آنرا بکار بست. هیچ مارکسیستی نمیتواند نقش تعیین کنندهٔ مبارزات مسلح را برای سرنگونی رژیمهای ارجحی در لحظات و شرایط مشخص تاریخی نفی کند، ولی اگر کسی ادعا کند که مبارزات مسلح یکانه شکل مبارزه است که انقلابیون باید در هر لحظه از آن برای نزدیک شدن به هدف خود استفاده نمایند، تاکیک واقعی انقلاب را به درستی درک نکرده است.

مبارزهٔ طبقاتی باضمای اوضاع و احوال میتواند از راههای متنوع انجام گیرد و بصورت اشکال گوناگون درآید. جنبش رناتسیونیسم ما باید برای رسیدن به هدفهای خود آمادگی آنرا داشته باشد که از همه شیوه های مبارزه (متناسب با شرایط هر لحظه) استفاده نماید، با ارزیابی درست و دقیق از تناسب نیروها در هر لحظه، آن شیوهٔ مبارزه را در درجه اول قرار دهد که در جریان تدارک نبرد بتواند دشمن را ضعیف کند، توده های وسیع نیرومندی انقلابی را بسوی جبههٔ نبرد بپیشبرد، در جریان نبرد آرایش نیروهای دشمن را درهم شکند و امکان اعطای ارادهٔ خلق را تامین نماید.

ما ترور سرخ و اقدامات مربوط به تخریب تاسیسات نظامی و اقتصادی دشمن را تنها در شرایط آمادگی توده ها برای انقلاب و تنها در پیوند با جنبش و در صورتیکه بر پایهٔ ارزیابی درست از نیروهای خودی و دشمن، جنبش انقلابی نیرو بخشد و دشمن را بدو رخصوسر ضعیف سازد و برای پیشرفت انقلاب ضرور باشد، مجاز میدانیم.

ما ترور فردی "را که به غلط به آن نام "مبارزهٔ مسلحانه" داده شده است، از آنجهت نادرست میدانیم که در شرایط گونی به تجهیز و تجمع نیروهای انقلابی کمک نمیرساند.

* * *

در زمینه سازمانی نیز، جریان "سلحانه" با نفی قانون کار در شرایط اختناق یعنی "تلفیق فعالیت‌علنی با مخفی" و اعلام اینکه تنها وسیله حفظ سازمان مخفی، زندگی در میان توده‌ها و "رعایت صرف اصول مخفی‌کاری" نبوده بلکه مسلح شدن و دفاع از خود سلحانه می‌باشد، عملاً به جدائی و انزواي خویش از زندگی و مبارزات واقعی توده‌ها صورت رسمی بخشید و با ایجاد يك سازمان مسلح و متمرکز، نابودی ناگزیر خویش را در شرایط اختناق تأمین کرد.

تجربه قریب ۷ سال نشان داد که مسلح کردن غیر ضرور سازمان مخفی نه تنها به جدائی از توده‌ها منتهی انجامه، بلکه همچنین نتواند در حفظ این سازمانها و برکار نگاهداشتن آنها از جنگال پلیس سیاسی موفق باشد.

البته تا امکان استفاده از اسلحه را برای دفاع از خود، در صورت لزوم، صحیح میدانیم ولی تبدیل آنها بیک سیستم برای کل سازمان مخفی بسیار نادرست و زیان آور می‌شماریم. همچنین است نظراً راجع به مجازات جاسوسان و خائنان به جنبش که در مواقع ضروری لازم بوده، ولی ارائه سیستماتیک آن بسیار نادرست می‌باشد. لنین می‌نوشت:

"باید بکارگران گوشزد کنیم که کشتن جاسوسان و خرابکاران و خائنان گناه ممکن است ضرورت حتمی کسب کند ولی تبدیل آن بیک سیستم، بینهایت نامطلوب و اشتباه است. ما باید بگوئیم سازمانی پیدا آوریم که با کشف و تعقیب جاسوسان بتواند آنها را پی‌زیان سازد. کشتن تمام جاسوسان غیر ممکن است ولی ایجاد سازمانی که بتواند آنها را بیاید و توده کارگر را تربیت کند، امری است ممکن و ضرور."

(لنین - نامه بیک رفیق درباره وظایف سازمانی ما)

شکل مبارزه با محتوای آن را بهانه ناکسستی دارد. شکل متمرکز و نظامی سازماندهی علاوه بر آنکه در تمام اول این مدت هیچگونه امکان ادامه کاری را برای اینان میسر نداشت، بلکه بسبب بتلاشی آن توسط پلیس کمک رسانید.

تجربه مبارزات احزاب کمونیست بسیاری از کشورها در شرایط اختناق سیاسی، شکل غیر متمرکز سازماندهی را برای تأمین ادامه کاری و پیگیری در مبارزه عرضه کرده است. این شکل سازماندهی را لنین نیز در شرایط روسیه تزاری علی ساخت و احزاب کمونیست تا بحال با این شیوه توانستند در شرایط اختناق، بالاترین بازده را در زمینه انجام وظایف خویش بدست آورند و در هنگام فرا رسیدن وضع انقلابی در جامعه، نقش رهبری در انقلاب ایفا کنند.

چنین شکلی بر اساس مستقر شدن رهبری سازمان انقلابی در خارج از کشور (بدور از ضربات پلیس سیاسی) و گروههای بسیار زیادی که در داخل کشور مستقیماً با این رهبری

ارتباط داشته و خود مابین خویش ارتباطی ندارند، تجسم مییابد. چنین شکی امکان دست - یابی دشمن بگل سازمان انقلابی و نابودی آنرا غیر ممکن میسازد. لنین میگوید:

"در کشوری که سلطنت مطلق برآن چیره است عموماً در شرایطی که سراسرتاریخ جنبش انقلابی روسیه پدید آورده بود، خصومتاً، حزب کارگری سوسیالیستی نمی - توانست از طریق دیگری جز از طریق کروژوکها* رشد کند. . . . همروند بسا رشد این جنبش وظیفه متحد ساختن این کروژوکها و برقراری ارتباط پایدار میان آنها و تأمین ادامه کاری، مطرح شد. ولی انجام این وظیفه بدون ایجاد یک پایگاه استوار عملیاتی که "خارج از دسترس" سلطنت مطلق، یعنی در خارج قرار داشته باشد، ممکن نبود. . . ."

(لنینسن - "مجموعه آثار"، جلد ۱۶، ص ۱۰۳)

تحلیلی کوتاه از وضع طبقات

شرایط کنونی جامعه ایران

کشور ما از مناطق لائقانی رشد سرمایه داری در جهان است. ولی ویژگی این سرمایه - داری آنستکه از بالا در ارتباط محکم با سرمایه داری جهانی، با تکیه بر رشد دموکراتیک ترین شیوه ها و به قیمت خانه خرابی و وخت سریع وضع زندگی توده های وسیع، ساخته و پرداخته میشود.

رشد ناراضی از پائین و بحران سیاسی و اقتصادی جامعه ایران در سالهای ۴۱ - ۳۹ خطر جدی برای تسلط امپریالیسم و طبقه حاکمه مترجع ایران ایجاد نمود، لیکن پراکندگی نیروهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی در این سالها، به امپریالیسم و طبقه حاکمه ایران اجازه داد تا با سرکوب میاژات توده ها و انجام رفرمهایی در جهت منافع بورژوازی امپریالیستی و دلان داخلی اثر، موفقیت خود را حفظ نمایند.

اصلاحات ارضی در ایران اگرچه بی محتوی نبود و در محدوده ضد انگیزهای صرف باقی نماند، ولی بهیچوجه خواستهای توده های زحمتکش را برآورده نداشت. سیاست طبقه حاکمه را روش کجدار و مریز و تشویق مالکان به استفاده از کار مزدوری بجای استثمار قشودالی، جذب مالکان بوسیله دستگاه عظیم بوروکراتیک دولتی و در مقابل سرکوب تحولات دموکراتیک توسعه

(*) کروژوکها محفلهای مارکسیستی روسیه بودند.

د هفتانان ، رها کردن آنان با شیوه ها و ابزارهای بدوی کشت ، بیرون کردن د هفتانان از زمین های مغرب و حاصلخیز و باز گذاردن دست سرمایه های امپریالیستی و وابستگان داخلی آنان برای غارت این زمینها و نیز استثمار نیروی کار آزاد شده ، تشکیل میداد . بقایای جدی مناسبات گسترده ماقبل سرمایه داری از قبیل مالکیت بزرگ بر زمینهای کشاورزی (مالکین بزرگ هنوز بیشتر از ۵۰٪ از مجموع زمینهای قابل کشت ایران را در دست دارند) ، اجاره داری ، نصفه کاری ، تولید خرد و غیره ، هنوز در عرصه وسیع مورد استفاده و برقرار است .

شکستن دایره محدود تولید فتودالی و گسترش بازار مصرف و تهیه نیروی کار ، هدف اصلاحات ارضی را تشکیل میداد . در حال حاضر در اثر استثمار گسترده نیروی کار آزاد شده و گسترش بازار مصرف تا دورترین زوایای کشور و افزایش درآمد نفت ، جمعیت شهرنشین از ۹/۵ میلیون در سال ۱۳۳۵ به ۱۶ میلیون در سال ۱۳۵۵ و درآمد ملی از ۲۵۲ میلیارد ریال به ۸/۳۰۶۰ میلیارد ریال رسیده است . چنین رشد و توسعه سریع از سرمایه و تولید جز به برکت استثمار وحشیانه کارگران ، سرکوب خشونت بار هرگونه جنبش کارگری و تامین آزادی بدون قید و شرط در رشد پیدا استثمار نیروی کار و غارت هر چه بیشتر منابع طبیعی و بویژه نفت ، بدست نیامده است .

رژیم مطلقه حاکم به اعتبار وحشت بورژوازی بزرگ وابسته ایران از جنبش ملی و دموکراتیک خلق ، با تمرکز قدرت سیاسی در دست خود و خلق خود این بورژوازی ، خویش را مافوق جامعه و نماینده توده مردم میداند ، و در عمل با بیگیری ، مضع زمین بورژوازی را دنبال میکند و از تمام امکانات خویش در جهت تقویت و اختلاط سرمایه های داخلی با سرمایه های امپریالیستی ، و در مقابل سرکوب خشن توده های تحت ستم استفاده میکند .

۱ - طبقه کارگر

در دهه اخیر طبقه کارگر ایران به همراه رشد سریع مناسبات سرمایه داری ، رشد گسی بسیار یافته است . بر طبق آخرین آمار موجود در سال ۵۵ از ۵ میلیون مزد و حقوق بگیر در حدود ۲ میلیون نفر در تولیدات صنعتی ، ۱ میلیون نفر در ساختمان ، ۱ میلیون نفر در خدمات و بازرگانی و ۱ میلیون نفر در بخش کشاورزی مشغول کار هستند . از ۲۱۴۰۰۰۰ نفر مزد و حقوق بگیران بخش تولیدات صنعتی بیشتر از ۳۶۵ هزار نفر در کارخانجات و کارگاههای با بیش از ۱۰ کارگر کار میکنند که مقایسه این رقم با ارتقا مشابه در سال ۴۳ (۱۴۶ هزار نفر از ۱۰۸۶۰۰۰ نفر) نشاندهنده رشد سریع بخش کارگران صنعتی و تمرکز آنان در کارگاهها بزرگ در این سالهاست .

طبقه کارگر ایران از سنتهای درخشان مبارزات انقلابی برخوردار است. این طبقه در دوران جنگ جهانی دوم و سالهای پس از آن تا کودتای ننگین ۱۳۳۲، علیه رژیم جوان بودنستری و در پیشاپیش همه نیروهای انقلابی ایران در نبردهای دامنه دار برای تحقق خواستهای ملی و دموکراتیک خلق ایران کام بر میداشت.

اگرچه بدنهال تحولات دهه اخیر و ورود همه دهان دهقان دیروز به صفوف کارگران، مبارزات این طبقه دچار رکودی ناگزیر گردید ولی تحت تاثیر تشدید تناقضات طبقاتی و فشار استثمار بی حساب سرمایه های داخلی و خارجی که با حمایت رژیم ترور و اختناق در کارخانه های ایران حکمفرما گشته است، زیر تاثیر آموزنده نسل سابقه دار کارگران که سنتهای درخشان مبارزات انقلابی را با خود دارند، آگاهی نسل نوین کارگری سرعت رشد کرده و میگردد. و ضرورت بردن آگاهی سوسیالیستی بدرون این طبقه روز بروز اهمیت بیشتر کسب مینماید.

شاید گویای این واقعیت ها مبارزاتی است که طبقه کارگر ایران در سالهای اخیر علیه سرکوب و محشیانه رژیم، انجام داده و شوق وافر این طبقه به آموزش سیاسی و دست یافتن به خود آگاهی طبقاتی می باشد.

طبقه کارگر استوارترین نیروی ترقیخواه جامعه ما، پیگیرترین و قاطعترین مبارز ضد امپریالیسم و ارتجاع داخلی در کشور ماست و بنابراین خواه در مبارزات ملی و دموکراتیک و خواه در زنجیری تحولات بنیادی حیات اجتماعی آینده ایران، مهترین نقش میده اوست.

۲. دهقانان

در نتیجه اصلاحات ارضی تغییرات بسیاری در ساخت طبقاتی روستای ایران بوجود آمده است و روند تجزیه و قشر بندی طبقاتی در صفوف دهقانان تسریع گشته است. این قشر بندی در جهت بسط بورژوازی ده و افزایش تعداد زمینداران کوچک و متوسط و کارگران کشاورزی بود. از سوی بخش کارگران کشاورزی با سرعت روبه تزاید نهاد و از سوی دیگر قشر نسبتا قابل توجهی از دهقانان مرفه الحال بوجود آمد. بموجب آمار منتشره در سال ۵۳ مزارع با بیش از ۳۰۰ هکتار زمین در اختیار ۳۲۰ خانوار، مزارع با ۱۰ تا ۳۰۰ هکتار (اکثریت آنها بین ۱۰ تا ۱۰۰ هکتار) در اختیار ۶۴۵ هزار خانوار و مزارع بین ۵/۰ تا ۱۰ هکتار در اختیار ۲/۲ میلیون خانوار کشاورز قرار دارد.

دهقانان خرده پا و میانه حالان برای حفظ موجودیت خود با مشکلات زیادی برای تهیه آب و بذر و کود شیمیایی و ... روبرو بوده و روز بروز بیشتر بصوف پرولتاریای روستا و یا مهاجر به شهر رانده شده و میشوند. رژیم دیکتاتوری در کنار انواع فشارهای ناشی از بسط سرمایه

داری در روستا بر این اقسام، با اتخاذ سیاست "درعای باز" خود و اعمال انواع جبرهای غیر اقتصادی و بیرون کردن دهقانان از اراضی موجب قرار دادن این اراضی در اختیار واحد های کشت و صنعت بکمک دستگاه بوروکراتیک و نظامی خویش، این روند را تسریع کرده است طبق آمار وزارت تعاون و امور روستاها در ۹ ماهه اول سال ۵۳ ملفی قریب ۹ میلیارد ریال از طریق تعاونیها بدهقانان پرداخت شده است (تهران اکونومیست " ۱۷۴ اسفند ۵۳). با توجه به اینکه تعداد اعضای تعاونیها ۲/۵ میلیون نفر بوده، بهر دهقان بطور متوسط مبلغ ۳۶۰ تومان تعلق میگیرد که میبایست با بهره ۶٪ پس از برداشت محصول پرداخت گردد. و همچنین طبق آمار (تهران اکونومیست " ۲۴ اسفند ۵۳) بانک توسعه کشاورزی مبلغ ۱۰/۵۵۴ میلیارد ریال برای اجرای ۱۹ طرح کشت و صنعت به سرمایه داران بزرگ وام داده است (به هر واحد ۵۵/۵ میلیون تومان). درآمد املاک زیرسدها که در اختیار سرمایه داران بزرگ است تا بیست سال، دامپروران و دامداران تا ۱۰ سال و درآمد بهره وام خارجی بکلی، از پرداخت مالیات معاف است. این سیاستها تا بدانجا ادامه یافته که حتی دهقانان مؤنه الحال نیز بشدت زیر فشار قرار گرفته اند.

دهقانان ایران در اکثریت قاطع خود و بر پایه مناقصه اجتماعی خویش دارای تمایلات ضد امپریالیستی و دموکراتیک هستند و در میان آنان دهقانان زحمتکش نزد یگترین وعده ترسین متحدین طبقه کارگر در انجام تحول بنیادی در جامعه هستند. در کنار دهقانان، بخش مهمی از اهالی کشور را عشایر و جاد رنشینان تشکیل میدهند که در تولید دامپروری سهم عمده را دارند. در میان آنان هنوز بازمانده های نظام پادشاهی سالاری مشهود است. اکثریت افراد عشایر را زحمتکشانی تشکیل میدهند که بوسیله خانها استثمار میشوند و بدینسان میتوانند متحدین پرولتاریا در انجام تحولات اجتماعی باشند.

۳ - خسرده بسوزروازی شهری

تولید کنندگان کوچک: رشد سرمایه داری در کشور ما بصورت رشد تولیدات بزرگ، آنها هم به اعتبار صدور سرمایه های امپریالیستی و توأم با گرایشهای انحصاری بسعت خرده بسوزروازی تولید کننده را بفلکت کشانده و میکشاند. این قشر با وجودیکه بخشی از آن، تا حدودی از استثمار نیروی کار بهره برداری میکند، در مجموع بشدت از سیاست اقتصادی "رضای باز" رژیم و اختناق سیاسی دستگاه بوروکراتیک و نظامی وی، که نه تنها هیچگونه حمایتی از تولید کوچک داخلی در مقابل هجوم سیل آسای کالاهای مصرفی از خارج نمیکند، بلکه با قائل شدن تسهیلات در راه این واردات سرسام آور و با ایجاد موانع گوناگون در راه رشد تولید داخلی،

گام بر میدارد، تا خشنود است و شدت زبان میبندد.

دکانداران کوچک قشر دیگر خرده بوروازی شهری دکانداران کوچک هستند که بخش عمده‌ای از توزیع کالاهاى مصرفی را در سراسر کشور در دست دارد. این قشر از طرف سرطاینداری بزرگ داخلی و سرطایه های انحصاری بین المللی که با تاسیس شبکه فروشگاههای بزرگ، حمله برای تسخیر جریان توزیع را در سراسر کشور آغاز کرده است، مورد فشار و تهدید جدی است. بویژه در دوران اخیر این فشار از راه دستگاه نظامی - بوروکراتیک رژیم بعد اعلى رسیده است. رژیم بکک دستگاه بوروکراتیک خود در کار ایجاد تسهیلات گوناگون برای انواع فروشگاههای بزرگ، می‌کوشد. مسئولیت تورم و گرانی را که نتیجه سیاستهای ضد خلقی خود اوست، بگردن این قشر بیاندازد.

تولید کنندگان و دکانداران کوچک سنتهای جدی شرکت در مبارزات ضد امپریالیستی و بوروکراتیک داشته و آماده اتحاد با طبقه کارگر هستند.

روشنفکران: روشنفکران قشری مختلف با وابستگیهای طبقاتی گوناگون را تشکیل میدهند. تعداد روشنفکران ایران، شامل دانشجویان، روشنفکران فنی، فرهنگی، اداری، هنری و روشنفکران دارای مناظرات آزاد، رها افزایش است. همزمان با این رشد کمی جریان جدائی بین روشنفکران زحمتکار که اکثریت را تشکیل میدهند با اقلیتی که وابسته به طبقات حاکم هستند و یا بخدمت آن در می‌آیند، سرعت و عمق بیشتری پیدا میکند. با وجود یک رژیم می‌کوشد با دادن امتیازاتی به بخش‌هایی از روشنفکران این قشر را در صف هواداران خود نگاه دارد، معذالک هم بسر اثر فشار مادی و هم بر اثر احساسات شدید ضد امپریالیستی که با وابستگی روزافزون رژیم به امپریالیسم آمریکا، روز بروز شدیدتر میشود و ناخشنودی شدید از نبودن آزادی و رنج آزادیخواهی سیاه پلوسی، اکثریت روشنفکران ایران خواستار تحولات بنیادی در جامعه ایران هستند. نشانه این ناخشنودی که بصورت مبارزه جدی سیاسی علیه رژیم ترور و اختناق ظاهر میکند، تعداد بیشتر روشنفکرانی است که در سالهای اخیر برزندان افتاده‌اند و یا در زیر شکنجه و یا در میدانهای اعدام و یا در کوجه‌ها و خیابانها شهادت رسیده‌اند.

دانشجویان در اکثریت خود نمایندگان اقشار بینابینی جامعه هستند. تعداد آنان در سالهای اخیر بسرعت افزایش یافته و در حال افزایش است. همه فشارها و تبلیغات فریبنده و وعده و وعیدهای رژیم توانسته است مانع از گسترش شرکت مستقیم دانشجویان در مبارزات ضد رژیم گردد. مبارزات اعتصابی از پدیده‌های روزمره زندگی دانشگاههای ایران شده است. وجود گرایش به جهان بینی علمی و مارکسیسم - لنینیسم در میان بخش مهمی از دانشجویان - علیرغم اینکه اکثریت این قشر مارکسیسم - لنینیسم را در چارچوب تصورات

خود بورژوازی خود درك میکند - شرایط را برای اتحاد طبقه کارگر با بخش مهمی از دانشجویان و روشنفکران ایران در جریان گسترش مبارزات انقلابی آینده بیش از پیش مساعد میسازد .
 کارمندان بخش دولتی و خصوصاً ، بخش مهمی از روشنفکران بهمنای کارگزار فکری در دستگاه های دولتی و موسسات خصوصی را تشکیل میدهند . این قشر نیز در دوران اخیر رشد کمی نسبتاً زیادی پیدا کرده و در آینده نیز در رونمای رشد دارد . از لحاظ کیفی تجزیه این قشر به دو سمت متقابل در حال گسترش است . شرایط زندگی اکثریت شکننده افراد این قشر ، یعنی کارمندان جزئی ، که حقوق ماهیانه تنها درآمدها شان است و به درآمدهای دلالتی و دزدی و ارتشاء تن نمیدهند ، دشوار است و پیوسته دشوارتر میشود . ناخشنودی این کارمندان ، علیحده اختناق موجود ، در مواردی به اعتراضهای دستجمعی انجامیده است . قشر بالایی کارمندان دولت و موسسات اقتصادی کمبوژی و بوروکراتیک را تشکیل میدهند ، عمر روز بیشتر با سرمایه داری بزرگ پیوند یافته و در صف دشمنان خلق قرار میگیرد .

روحانیون : روحانیون نیز در اکثریت خود از وابستگان اقتدار بینابینی جامعه میباشند . شرکت بخشی از روحانیون در مبارزات خلق ، چه در انقلاب مشروطه ، چه در دوران جنگ جهانی اول و همچنین در مبارزات برای ملی کردن نفت و نیز در سالهای اخیر بصورت سنتی تاریخی درآمده است . این بخش در عین دارا بودن ویژگیهای مهمی ، میتواند در جنبش رعایا - بخش ملی ایران برای انقلاب ضد امپریالیستی و بوروکراتیک در جنبه خلق شرکت نماید .
ارتش : ارتش ایران در بخش عمده اش ارتش مزدور نیست و افراد آن چه در میان سربازان و چه در میان افسران و درجه داران از جوانان کارگر ، دهقان و روشنفکر و سایر اقشار بینابینی میباشند . در ارتش ایران بعوضات سنت عملی دفاع از منافع ارتجاع داخلی و امپریالیستها ، همواره يك سنت ترقیخواهانه ضد امپریالیستی نیز وجود داشته ، کمیوسته با رشد جنبش رهاش بخش ملی گسترش یافته و به نیروی قابل توجهی تبدیل شده است . فشار تورم و بحران و گران بودن زندگی افسران جوان و توده نیروهای ارتش که ناراضی اقتدار بینابینی را با خود پیوسته به ارتش آورده ، رشد میدهد ، در مقایسه با ریخت و پاشهای میلیارد دلاری رژیم و دزدیهای اقتدار فوئانی ارتش ، تسلط افسران و درجه داران امریکائی بر ارتش ایران و رفتار زندگانان با افسران ، درجه داران و سربازان ایرانی ، خرید های بی حساب تسلیحاتی و ... موجب رشد ناراضی و بروز تمایلات ضد رژیم ، احساسات میهن پرستانه و ترقیخواه در صفوف ارتش میگردد . هر چند ی یکبار خبر کشف توطئه ای از افسران که به بازداشت و محاکمه و اعدام آنها منجر میشود ، از گوشه و کنار بگوش میرسد که آخرین آن ، خبر کشف توطئه يك کودتا از سوی گروهی از افسران ترقیخواه در شهروماه سال جاری بود . در شرایط رشد جنبش رهاش بخش

ملی میتوان روی پیدایش امکانات مساعدی برای اتحاد طبقه کارگر با بخشی از نیروهای مسلح حساب کرد .

۴ - بورژوازی ملی

قشرهای متوسط و کوچک بورژوازی ایران با وجودیکه در چارچوب مبینی از اختناق کونی که هرگونه مبارزه طبقه کارگر را برای بدست آوردن خواستههای خود دشوار میسازد ، همسره میبرند ، معذک در مجموع تسلط سرمایه های بزرگ انحصاری داخلی و خارجی و رقابت آنها با تولیدات داخلی ، از فشار اختناق پلیسی و از پائین آمدن قدرت خرید مردم در نتیجه سیاستهای ضد خلقی رژیم ، ناراضی بوده ، موجودیت خود را در خطر میبینند . بورژوازی ملی متحد ناپایداری است و در شرایط اوج جنبش کارگری باحتیاط زیاد از همکاری با طبقه کارگر دست برمیدارد و حتی بدشمنان خلق میپیوندد . ولی در شرایط فشار سرمایه داری امپریالیستی و سرمایه های بزرگ داخلی وابسته به آن ، آماده همکاری برای پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک بوده و میکوشد تا این تحول را در چارچوب منافع خود نگهدارد . با در نظر گرفتن این خصوصیات متضاد ، طبقه کارگر میتواند در دوران تدارک و انجام انقلاب ملی و دموکراتیک با این نیرو نیز متحد شود .

۵ - جنبشهای ملی برای خود مختساری

ایران کشوری است کبیر الطه که در آن خلقهای متعددی مانند فارسها ، تنس سرکها کرد ها ، بلوچها ، ترکمنها ، عربها و غیره با هم زندگی میکنند . بدلیل وجود ستم ملی و بدون تردید یکی دیگر از نیروهای ذخیره طبقه کارگر ، جنبشهای ملی خلقهای محروم در ایران است و در این زمینها امکانات عظیم بالقوه ای برای تجهیز جنبه دیگری علیه ارتجاع و امپریالیسم موجود میباشد . همکاری طبقه کارگر با جنبشهای ملی خلقهای محروم ایران از سنتهای تاریخی درخشانی برخوردار است . تنها طبقه کارگر است که بی ریا طرفدار حل کامل مشکل ملی بوده و تمام نیروی خود را برای رسیدن به این هدف بکار مینهد .

۶ - طبقه حاکمه

بورژوازی ایران در دوران اخیر دستخوش تغییرات گسی و کیفی مهمی شده است . این تغییرات اولاً معلول بسط ضامبات سرمایه داری در شهر و روستای کشور ، ثانیاً نتیجه ایمن واقمیت که امپریالیسم در کشورهای " جهان سوم " راه رشد سرمایه داری را تشویق میکند و

میکوشد بکمک شیوه های اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی نواستعاری با بورژوازی محلی همپیوندی و در آمیختگی یابد و نویی کبراد و جدید در تقیاس و وسیع و نه فقط بازرگانی ، بلکه در عرصه های تولید صنعتی ، بانکداری ، خدمات و تولید کشاورزی بوجود آورد و ثالثاً شمره درآمد روز افزون نفت است که از ۳۳۴ میلیون دلار در سال ۱۳۴۰ به ۴ میلیارد دلار در سال ۵۰ و به سالانه بیش از ۲۰ میلیارد دلار در سه سال اخیر بالغ گشته است .

بورژوازی بوروکراتیک متشکل از مقامات بالای لشکری و کوری ، یکی از اقشار بورژوازی بزرگ وابسته ایران بوده که از محل حق السهم های کلان در معاملات خرید اسلحه ، واردات بخش عمومی ، مقاطعه های گرانقیمت تاسیسات نظامی و . . . بقفون و گردآوری سرمایه های قابل توجهی دست یافته است و در رأس آن دربار و شخص شاه قرار دارد . این قشر نزدیکترین ارتباطهای مالی - اقتصادی را با سرمایه های امپریالیستی داشته و عمده ترین پایگاه رژیم دیکتاتوری وابسته کونی است .

بخش دیگری از بورژوازی عمده ایران به فعالیت در زمینه های غیر مولد و بدلالی مستقیم کالاهای امپریالیستی پرداخته است . این بخش مستقیماً از اجرای سیاست " درهای باز " رژیم سود صیرک و از نظر سلیقه سیاسی بسیار نزدیک به بورژوازی بوروکراتیک بوده و قشری از آن اصولاً جزئی از همین بورژوازی بشمار میرود .

آن بخش از بورژوازی بزرگ ایران که بیشتر به فعالیتهای تولیدی اشتغال داشته و مستقیماً در ولخرجیهای گزاف تسلیحاتی رژیم و دادن انواع وامها و اعتبارهای کلان به اقتصاد ورشکسته غرب و واردات بی حساب کالاهای مصرفی و . . . نینفع نیست ، خواستار استفاده هر چه بیشتر از درآمد نفت در جهت واگذاری اعتبارات سرمایه ای در بخش تولید و تحدید نفوذ ، اختیارات و موقعیت بخش بوروکراتیک در سیاست و اقتصاد کشور است .

در کنار اینان ، زمینداران بزرگ نیز قرار دارند که با در دست داشتن اراضی مغرب بایر و زیرسدها بسیاری از موسسات بزرگ دامپوری را نیز در زیر سلطه سرمایه های خویشدارند و در مواردی سرمایه های آنان یا سرمایه های امپریالیستی درآمیخته است .

گرچه این اقشار بورژوازی بزرگ و وابسته ایران بر سر تصرف بازار داخلی ، بر سر مواضع با صرفه تر بسود خویش و بر سر بسط فعالیت و دامنه عمل سیاسی خود یا سرمایه داری امپریالیستی و هایکدیگرتشادهائی دارند ، لیکن در مجموع به حل اختلافهای موجوده از طریق سازش تمایل دارند . در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک ، این اقشار که در واقع طبقه حاکمه کونی را تشکیل میدهند بطور پیگیر در جنبه ضد انقلاب خواهند بود .

* * مرحله انقلاب ایران * *

با توجه به تحلیل فسوق :

از آنجا که علیرغم رشد سرمایه داری در ایران هنوز بقایای جدی مناسبات ماقبل سرمایه داری - چه در زیربنا و چه در روینا - بر حیات اقتصادی - اجتماعی جامعه ما حاکم است ، از آنجا که نفوذ سرمایه های امپریالیستی بر اقتصاد ایران که با راه رشد سرمایه داری توأم است و نیز سیطره سیاست امپریالیستی بر سیاست حاکم برجایمانه ما امکان هرگونه رشد سالم اقتصادی و سیاسی را از جامعه ما سلب کرده است ، و از آنجا که کوتاه کردن کامل دست امپریالیسم نمیتواند با ادامه راه رشد سرمایه داری - که امکان نفوذ سرمایه های امپریالیستی و تأمین حاکمیت سرمایه داری بزرگ و سلب موازین دموکراتیک را در اقتصاد و سیاست جامعه بهمراه دارد - صورت پذیرد ، انقلاب ما در این مرحله انقلابی است ملی و دموکراتیک با سنجگیری سوسیالیستی .

از نظر سیاسی برای تحقق وظایف انقلاب قدرت میباید از دست طبقات حاکمه کونوسی یعنی سرمایه داران وابسته و زمینداران بزرگ ، بدست قشرهای ملی و دموکراتیک یعنی پرولتاریا ، دهقانان ، خرده بورژوازی ، روشنفکران میهن پرست و قشرهای ملی و شرقی بورژوازی منتقل شود . انقلاب ما باید دست امپریالیسم را از سیاست و اقتصاد کشور کوتاه کرده ، استقلال کامل سیاسی و اقتصادی ایران را تأمین نموده ، بقایای مناسبات ماقبل سرمایه داری را برچیده ، حیات سیاسی و اقتصادی کشور را دموکراتیزه نموده و سرانجام با طمس راه رشد سرمایه داری و اتخاذ سنجگیری سوسیالیستی - که هنوز بمعنی استقرار سوسیالیسم نبوده ولی محملهای لازم برای این استقرار را فراهم می آورد - شرایط ترقی واقعی و سالم را بسود خلق ، برای جامعه ما فراهم آورد .

شرط لازم برای پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ایجاد جبهه واحد گلیه نیروهای ملی و دموکراتیک ، یعنی پرولتاریا ، دهقانان ، خرده بورژوازی ، روشنفکران میهن پرست و قشرهای ملی و شرقی بورژوازی است . اتحاد پرولتاریا و دهقانان رکن اساسی این جبهه را تشکیل میدهند .

میزان پیگیری انقلاب و تحقق وظایف فوق با امر سرکردگی (همونی) ارتباط تمام دارد . بنظر ما تنها رهبری پرولتاریا بر جبهه واحد همه نیروهای ملی و دموکراتیک میتواند این انقلاب را با قاطعیت و پیگیری به پیروزی کامل خویش رسانیده و از پیدر پیوستن و

مدل‌ن‌ترین راه آنرا به انقلاب سوسیالیستی سوق دهد و از کوتاهترین راه‌جامعه ما را بسوی سوسیالیسم پیش‌براند. اما تا مجذوب تقلیدات حد اکثر خویش نیستیم و در امر سرکردگی انقلاب ملی و دموکراتیک و آرایش نیروهای طبقاتی و درجه آگاهی، تشکیک و توانائی آنانرا در جلب نیروهای دیگر تصمیم‌کننده میدانیم و شرط شرکت در جبهه انقلاب را زیب‌سوری پرولتاریا بر آن قرار نمیدهیم و معتقدیم که علاوه بر صحت رهبری پیشاهنگ، طبقه کارگر، تجربه خود نموده‌ها نیز شرط است تا این سرکردگی تحقق یابد. ما در همین تلاش برای تحقق سرکردگی طبقه کارگر بر "جبهه ضمد نیروهای ملی و دموکراتیک" و پیگیرتر ساختن و تمصیق تحولات ایجاد شده، از هر گام مثبتی حمایت کرده و بر طبق موازین کمونیستی خویش به آگاه ساختن نموده‌ها و افشای ضد‌مهای ضمدی از جانب دیگر نیروهای شرکت‌کننده در جبهه‌مخواستیم پرداخت.

ضرورت ایجاد

"جبهه واحد ضد دیکتاتوری"

"چرا سرنگون ساختن سلطنت مطلقه باید نخستین وظیفه طبقه کارگر (روسه) قرار گیرد؟ برای اینکه طبقه کارگر زیر تسلط سلطنت مطلقه نمیتواند مبارزه خود را در جبهه گسترده‌ای تکامل بخشد، برای اینکه طبقه کارگر نمیتواند مواضع محکمی نه در زمینه اقتصادی و نه در زمینه سیاسی بدست آورد، برای اینکه طبقه کارگر نمیتواند سازمانهای توده‌ای استواری ایجاد کند و در برابر همه زحمتکشان پرچم انقلاب اجتماعی را به اهتزاز در آورد و برای اینکه طبقه کارگر نمیتواند بتوده‌ها پیامیزد که برای انقلاب مبارزه کنند. فقط در شرایط آزادی سیاسی است که مبارزه قاطع تمام طبقه کارگر بر ضد طبقه بورژوا امکانپذیر است، و هدف نهائی مبارزه هم آنستکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست گیرد و جامعه سوسیالیستی را برقرار سازد."

(لنین - "مجموعه آثار"، جلد ۴، ص ۲۵۹)

در پیگیری منافع نموده‌ها و در راه تشکیل جبهه واحدی از همه نیروهای ملی و دموکراتیک جهت تحقق اهداف استراتژیک جنبش ربه پیروزی رساندن انقلاب ملی و دموکراتیک، وظیفه مهمی بمشابه تأکیکی در جهت تحقق این اهداف، در پیش روی همه نیروهای ترقیخواه ایران قرار میگیرد و آن عبارتست از نبرد در امر سرنگونی رژیم دیکتاتوری فاشیستی که بصورت

عمده ترین سد در مقابل گسترش جنبش رهاشخصی در آمده است. و از آنجا که شرط ضروری تحقق این سرنگونی ایجاد جبهه ای واحد از تمام نیروهای ضد استبداد و دیکتاتوری است، لذا ایجاد "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" بمثابة نخستین گام در راه تحقق این هدف تکلیفی و بدنبال آن اهداف استراتژیک جنبش، ضرورت حیاتی گسب میکند.

* * *

روند رشد شرایط عینی در کشور ما از سال ۱۳۵۳ تسریح شد. تضادهای درونی طبقه حاکمه اندک اندک نمودهای بازی یافت و در شکل لغو آخرین امتیازات اقتدار وسیعتری از طبقه حاکمه بصورت انحلال دو حزب فرمایشی "مردم" و "ایران نوین" و ایجاد حزب فاشیستی "رستاخیز"، منعکس گردید. بموازات این روند، رشد بحران اقتصادی از وسعت وضع معیشتی توده های بستمکش و مبارزات آینده آنان خبر میداد. تورم که در سالهای ۴۹ - ۵۱ از ۴/۳۶ درصد فرا تر نمیرفت در سال ۵۳ به بیشترین میزان خود پس از جنگ جهانی رسیده و به ۱۵/۵ درصد بالغ گردید. این رقم در سال بعد به ۲۲٪ افزایش یافت و در سال جاری طبق پیش بینی خود رژیم ("رستاخیز" ۲۲ شهریور ۵۶) از عدد غول آسای ۳۹/۸٪ نیز فراتر خواهد رفت. پول نفت که در سال ۵۳ افزایش چشمگیری یافت به اصراری فربه کردن اقتدار حاکم و صرف هزینه های گزاف در راههای غیر تولیدی (خرید اسلحه و ساختن تاسیسات نظامی و...) و خرج از کشور بصورت وامها و واردات عظیم محصولات کشاورزی و کالاهای مصرفی تبدیل گردید و جز به وسعت سریع وضع زندگی توده های زحمتکش نیانجامید. مبارزات طبقه کارگر علیه رژیم خفقان شدید، در راه خواستههای صنفی - اقتصادی پیش سرعت رشد یافت و کارگران که ضرورت تشکل را برای دفاع از حقوق خویش دریافته بودند به یاری وسیع دست زدند. دهقانان به نظمرات گسترده تر و ریز آفرینی در راه خواستههای اقتصادی خویش از قبیل مسانعت از اجحافات بانسک و ربا خوار، مالک و زمیندار، خرید محصولات کشاورزی توسط دولت، خودداری از واردات بی حساب محصولات کشاورزی، افزایش قیمت خرید محصولات در مقایسه با رشد هزینه زندگی و... اقدام کردند.

رشد نارضائیهها در پائین طبقات حاکمه را بوحشت انداخت و تضادهای درونی آنها شدت داد. اعتراضات اقتدار این طبقه علیه رهنمای سیاسی حاکم رشد و گسترش یافت و بموازات ایسمن امروز معیت جهانی حکومت نیز متزلزل گردید. پیش بینی "شورش"، "ناراحتی جدید" و "بحران واقعی" در ایران (مصاحبه سردبیر نیوزویک با شاه - ۱۲ آبان ۵۶) در میان فعالان امپریالیستی افزایشیافته برفت. عدم اعتماد سرمایه ها به استحکام پایه های رژیم باعث شد که وی نتواند معنی برای اخذ وام جهت ۱۴۵ میلیارد ریال از کسر بودجه اش در سال ۵۵ بجابد.

قابلیت سازمان یابی و قدرت ایدئولوژی طبقه کارگر ایران، انتشار حاکمه را به اندیشه جمع آوری نیرو انداخت و تمایل به تشکک در میان بورژوازی ایران اعم از ائتلاف ملی و وابسته شدت پذیرفت و اعتراضات علیه دیکتاتوری و اختناق موجود با لا گرفت. از جانب دیگر رژیم برای جلوگیری از رشد تسورم چاره کار را در جلوگیری از افزایش دستمزدها و حقوق یافت که این کار عملاً نشد و گسترش اعتراضات توده ای آینده را در پی خواهد داشت. توده ها اندک اندک عدم توانائی نسبی طبقه حاکمه را در حکومت بشیوه سابق دریافتند و بعنوان مثال بدون توجه به حملات و سرکوبهای وحشیانه او با اتکا به خویش برپه خانه سازی پرداخته و وی را به عقب نشینی مفتضحانه ای مجبور نمودند.*

مبارزات توده ها بتدریج اوج میگردد و هرروز صدای حق طلبانه مبارزات مردم از کارگران، دهقانان، پیشه وران و کسبه، کارمندان، روشنفکران، انتشار کوچک و متوسط بورژوازی و حتی برخی از انتشار بورژوازی بزرگ نیز برمیخیزد. انتشاری از بورژوازی که از سوئی مستقیماً در زد و بندها و سوء استفاده های کلان دستگاه بوروکراسی و نظامی رژیم از درآمد های هنگفت نفت سهمی ندارند و رکود اقتصادی، تورم و کاهش قدرت خرید مردم سبب کاهش سود دهی سرمایه هایشان نسبت به دهه گذشته شده است و از سوی دیگر با نگرانی فریاد های توده های زحمتکش مردم را که با منت بدیوار استبداد میکنند، میشوند، با احساس عواقب سیاست رژیم دیکتاتوری بتدریج بصوف مخالفان استبداد محمد رضا شاه می پیوندند و صدای اعتراض خود را - هرچند ضعیف - بگوش رژیم دیکتاتوری میرسانند.

رژیم دیکتاتوری که روز بروز پایگاه اجتماعی تنگ تر میشود، مجری سیاست مرتجعترین و طفیلی ترین قشر بورژوازی دلال و بوروکراتیک گردیده است و با بیگیری در دنبال کردن منافع این قشر - که تنها حامی دیکتاتوری فاشیستی در شرایط کنونی است - علیرغم نشان دادن گوشه چشمهایی به دیگر اقشار بورژوازی بزرگ، حتی از برآوردن خواسته های آنان نیز سز عاجز مانده است.

(*) تجربه فوق بار دیگر نشان داد که هنگامیکه توده ها بدون آگاهی و تشکک، بسدون رهبری پشاهانگ دست به تعرض بر علیه دستگاه حاکمه میزنند، هرچند که بتوانند بطور موقت وی را بمقتب نشینی هائی نیز وارد نمایند، ولی نخواهند توانست پیروزی بدست آمده را حفظ کرده و به سنگر جدید دشمن حمله کنند. تعرض جدید رژیم برای تخریب خانه های توده های زحمتکش در خارج از محدوده پس از عقب نشینی سراسیمه اش، بار دیگر نشان داد که تا چه حد پشاهانگان از جنبش توده های مردم عقب مانده و از رهبری آن غافلند. این است شمه ۶ سال "ترور فردی" و بیش از ۶۰۰ انقلابی شهید و هزاران مبارز آسیسر.

بخشی از بورژوازی بزرگ ایران (عمدتاً بخش تولیدی) که با فرستادن نمایندگان خود به کابینه انتظار تغییراتی بسود خود داشته و این تحول را بخود تبریک میگفت، بتدریج از عقب نشینی رژیم در مقابل خود نا امید شده و آرام آرام صدای اعتراض خود را بلند میکند و در ارگان خود (مجله اکونومیست) سخن از فساد دستگاه بوروکراتیک و احتفال خریده شدن افرادی که بدان داخل میشوند (یعنی نمایندگان همین بورژوازی در کابینه) میراند، از کنترل دستگاه بوروکراتیک دولتی بر اقتصاد کشور (بسود خود همین دستگاه) ابراز نارضایتی میکند و خواستار اقتصاد آزاد اروپائی (و در نتیجه دموکراسی اروپائی - ولی بصورتی ناپیگیر) میگردد .

اقتدار کوچکتر بورژوازی که بسی بیشتر از قشر فوق از سیاستهای اختناق رژیم زبان برده اند، صدای خود را کمی بلند تر و اعتراض خود را بگونه ای رادیکالتر ابراز میدارند . اینان هر چند خواهان دموکراسی هستند لیکن از جنبش توده ها در وحشت بوده و شعارهای آزادینواعتاده خود را با ناپیگیری عرضه میدارند . خواستار آزادیهای سیاسی میشوند ولسی از شرط بنیادی تأمین این آزادیها یعنی " انحلال سازمان امنیت (ساواک) " سخنر بیان نمی آورند . " آزادی بیان، اندیشه و اجتماعات " و " انصراف از حزب واحد " را میخواهند لیکن جز جدائی ناپذیر این آزادیها یعنی " آزادی بی قید و شرط احزاب و سازمانها " را نیاستار نمیشوند . از میان اینان بورژوازی ملی از سیاستهای اقتصادی رژیم در جهت وابسته گردن هر چه بیشتر اقتصاد کشور به امریالیسم و قائل شدن اولویت برای بخشهای انحصاری و بزرگ سرمایه داری داخلی و خارجی و نیز از اختناق سیاسی حاکم بر جامعه بشدت رنج میدارد و اقتدار مختلف آن با شعارهای گوناگون پا به عرصه نبرد میگذازند . اگر چه در اعتراضات اینان خطوت تیره ای از حملات ضد کمونیستی بچشم میخورد ولی، با توجه به خصیلت دوگانه بورژوازی ملی، در مجموع در صورت داشتن صداقت در اهداف ملی و دموکراتیک خود - همانطور که تجارب تاریخی بارها ثابت کرده است - به توده ها نزدیکتر خواهد گردید و نه تنها در مبارزه با دیکتاتوری بلکه در مبارزه برای تحقق اهداف استراتژیک جنبش نیز بطور نسبی با توده همراه و همگام خواهد بود .

در پیشاپیش همه این نیروها پرولتاریا و از دنبال وی دهقانان و خرده بورژوازی شهری گام برمیدارند که خواستار محو کامل دیکتاتوری فاشیستی و قطع کامل نفوذ امریالیسم رهنسی طرد راه رشد سرمایه داری از جامعه ما هستند .

در این میان از سوئی امریالیسم تحت فشار مبارزات پیگیر جنبش کمونیستی و کارگری بین المللی، جنبشهای رهاشیش ملی و افکار عمومی شرقی جهان، مجبور به عقب نشینی از مواضع قبلی خود شده و علیرغم میل و اراده خویش ناگزیر به برخی مخالفتها با رژیمهای

ارتجاعی و فاشیستی در سراسر جهان گردیده است . و از سوی دیگر در دوران ما که محتوی آنرا گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم تشکیل میدهد ، در مرحله گونی بحران عمومی سرمایه داری که توده های ملهونی زحمتکشان را به روگردانیدن از سرمایه داری کشانیده و در شرایطی که در بسیاری از کشورهای جهان رژیمهای ناپایداری فاشیستی یکی بعد از دیگری سرنگون می گردند ، پیدا کردن جانشینان قابل قبولی (قابل قبول برای امپریالیسم) بجای رژیمهای فاشیستی باقی مانده ، ضرورت حیاتی برای امپریالیسم بدل گردیده است .

در ایران امپریالیسم مدتهاست که بدلیل ناستواری و محدودیت پایگاه اجتماعی رژیم حاکم ، در اندیشه راه حل قابل قبولی برای احتراز از از دست دادن این سبیل استراتژیک و بسیار مهم خود است . اما عقب جنبش ملی و دموکراتیک در کشور ما که تا کنون دو مبارز رنگ خطر جدی را برای استیلای فارتگرانه وی بصدا در آورده ، در بار او را از این اندیشه بهیچون آورده است . امپریالیسم بخوبی بهمق و سرعت رشد جنبش دموکراتیک و ملی خلق ما در شرایط دموکراسی (هر چند هم که ناقص باشد) آگاه است و بهمین دلیل هنوز نتوانسته راه حلی برای خلاصی از بحران در کشور ما بیابد و بهمین دلیل دیگاتوری فردی امکان دوام و مقاومت در مقابل خواست وی را یافته است .

اما اکنون رشد ناراضی از پائین که به خطری جدی و نزدیک برای امپریالیسم بدل میگردد ، او را به تجدید آرایش سیاست خود وادار نموده و این بار مقاومت دیگاتوری فردی - هر چند که حافظ ضایع صهره های قدیمی بسیاری نیز هست - چندان نخواهد پائید . ولی خطر در همینجا نهفته است .

نباید اجازه داد که تغییر سیاست امپریالیسم و عقب نشینی او با میل و اراده و در محدوده منافع وی باقی بماند . تجربیات مکرر تاریخی و از جمله تجربه سالهای ۴۲ - ۳۹ با پایان خونین آن نشان داده است که زمانیکه ابتکار عمل در دست امپریالیسم و ارتجاع باقی بماند و فشار سازبان یافتن آگاهانه توده های مردم این محدوده را نشکند و آنرا به پیش برند ، حاصل هرگونه تغییری جز بازگشت مجدد دیگاتوری و سرکوب دوباره و دیر پای تسموده زحمتکش نخواهد بود .

تنها با درک منافع اساسی توده ها و آگاه ساختن آنان بدین ضایع ، بسیج و تشککسل نمودن تمام مظاهر ناراضی از دیگاتوری ، و اتحاد همه این نیروها در یک جنبه واحد ضد دیگاتوری - است که میتوان عقب نشینی را به امپریالیسم و ارتجاع داخلی تحمیل نموده ، و یک بیک سنگر های آنرا تسخیر کرد .

برای نیل به پیروزی نهائی و دستیابی به اهداف استراتژیک باید در هر لحظه آنچنان

تأکیدی را اتخاذ نمود که به بسیج بیشترین نیروها، متفرد کردن دشمن اصلی، و خنثی نمودن نیروهای مردم و متزلزل در آن لحظه مصممین بیانجامد. اتخاذ تأکید مناسب بر بنیای ایزایی صحیح از نیروهای خودی و دشمن در هر لحظه و آگاه ساختن و جلب توجه ها بسوی آن، یگانه راه پیروزی در نبرد با دشمن در لحظه حاضر نیرومند تر از خویش است:

"پیروزی بر دشمن نیرومند تر از خویش فقط در صورتی ممکن است که منتهای درجه نیرو بکار برده شود و از هر "شکافی" میان دشمنان، هر اندازه هم کوچک باشد و از هر تضاد منافع میان بورژوازی کشورهای مختلف و میان گروهها یا انواع مختلف بورژوازی درون هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی، هر اندازه هم کوچک باشد، برای بدست آوردن متحد توده ای، متحد موثقت مردم، ناپایسدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتما با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسی که این مطلب را نفهمیده باشد، هیچ چیز از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است."

(لنین - بیماری کودکی ...)

باید دانست که مناسب با اهداف تأکیدی و استراتژیک جنبش، مناسب با مراحل مختلف رشد انقلاب، نیروهای شرکت کننده در "اتحاد" برای نیل به این هدفها تغییر میگذرد. برخی نیروها بر سر یک هدف تأکیدی حاضر به همکاری هستند ولی بر سر هدف تأکیدی دیگر حاضر به همکاری نخواهند بود. نیروهای هستند که در یک مرحله انقلاب در عداد متحدین در می آیند، لیکن در مرحله تکامل یافته تر آن خود را از صفوف متحدین انقلابی جدا میکنند. بنظر ما هدف عمده تأکیدی در شرایط کنونی، عبارتست از سرنگونی رژیم استبدادی شاه بمنظور تسهیل دستیابی به اهداف استراتژیک جنبش و بنابر این نیروهای که در مبارزه برای تحقق این هدف شرکت خواهند نمود تمام نیروهای مخالف دیکتاتوری فاشیستی محمد رضا شاه هستند و الزاما با نیروهای شرکت کننده در "جبهه متحد ملی و دموکراتیک" یکسان نبوده و طیف وسیعتری را تشکیل خواهند داد.

ایجاد "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" این امکان را فراهم میسازد که فعالیت نیروهای شرکت کننده در آن - علیرغم آزادی عمل آنها در تبلیغ و ترویج ایدئولوژی و مرام خود و فعالیت در جهت گسترش سازمان خود و بالتبع نتیجه مبارزه ایدئولوژیک سازنده در درون این جبهه - در جهت سرنگون ساختن دیکتاتوری فاشیستی هماهنگ گردیده و سرنگونی این دیکتاتوری بطور نسبی در کوتاه ترین زمان ممکن عملی گردد.

سرگوند سنگ اندازی یا پافشاری در پرتاخیر انداختن چنین جبهه ای، تنها بفرق دشمن

تمام میشود. این سشناندازی، خواه آگاهانه و از سوی کارگزاران رژیم در درون جبهه مبارزان و خواه ناآگاهانه و از روی بی‌تجربگی و تکروی و پیرپادادن به نیروی خرد، از سوی نیروهای شرقی باشد، مستقیماً به ابقاء رژیم دیکتاتوری و قرارگرفتن توده‌های بدون پیمان، هنگام در زیر ضربات ارتجاع و بحران انقلابی قریب‌الوقوع خواهد انجامید.

در دوران اخیر مائوئیست‌های نفاق‌افکن - که حتی يك لحظه حاضر نیستند (یا نبودند؟) تفنگ‌های (البته در حرف) خود را به زمین گذاشته و از "روستا" به شهر بازگردند - بمنظور پوشاندن سازش‌خود با رژیم شاه و برای منحرف نمودن مبارزان صدیق ناآگاه از جهت صحیح مبارزه، با "تئوری" جدیدی بمیدان آمده‌اند یعنی بر اینکه گویا در حال حاضر باید برای "جمهوری دموکراتیک نوین" مبارزه کرد و شعار سرنگونی رژیم دیکتاتوری سر باز زدن از مبارزه در این راه بوده و ارتجاعی است! و شگفتا که برخی از مبارزان صدیق نیز به پیروی از اینان معتقدند که گویا شرکت در "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" بمنزله سازش با بورژوازی است. این نیروهای صادق و مبارز باید بدانند که چنین حرکت:

"سوسیال دموکرات‌های انقلابی روسیه در دوران پیش از سقوط تزارسم بارها از خدمات لیبرال‌های بورژوا استفاده کرده‌اند، بدین معنی که به سازش‌های عطفی بسیار با آنها تن در دادند. در سال‌های ۱۹۰۲ - ۱۹۰۱ - ۰۰۰۰ همیشه تحریریه ما، "ایسکرا" ... با استوره رهبر سیاسی لیبرالیسم بورژوازی، اتحاد سیاسی صوری برقرار ساخت (البته برای مدتی کوتاه) و همزمان با آن توانست قاطع‌ترین مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی را علیه لیبرالیسم بورژوازی و علیه کوچک‌ترین مظاهر نفوذ آن در درون جنبش کارگری انجام دهد و آنی از مبارزه باز نایستد. بلشویکها پیوسته همین سیاست را ادامه میدادند از سال ۱۹۰۵ آنها بطور مستمر روی اتحاد طبقه کارگر و دهقانان علیه بورژوازی لیبرال و تزارسم پافشاری میکردند و در عین حال هیچگاه از پشتیبانی از بورژوازی علیه تزارسم سر باز نمیزدند ..."

(لنین - "بیاری کودکان" ...)

و نیز: "سوسیال دموکرات‌ها از طبقات ترقی‌خواه جامعه در برابر طبقات ارتجاعی یعنی از بورژوازی در برابر اشراف ممتاز زمیندار و منصبداران دولتی و از بورژوازی بزرگ در برابر توقعات ارتجاعی خرده بورژوازی، پشتیبانی میکنند. لازمه این پشتیبانی هیچگونه سازش با برنامه‌ها و اصول غیر سوسیال دموکراتیک

نیست و چنین سازش را ایجاب نمیکند، این يك پشتمانی از متحد خویش در برابر دشمن معین است و هدف سوسیال دموکراتها نیز از این پشتمانی تسریع سقوط دشمن مشترک است، ولی سوسیال دموکراتها از این متحدین موقت هیچ انتظاری برای خود ندارند و در هیچ زمینه ای هم به آنها گذشت نمیکنند. سوسیال دموکراتها از هر جنبش انقلابی علیه نظام اجتماعی کتونی و از هر خلق ستمکش و پیروان هر مذهب و هر گروه اجتماعی ستمزده و غیره و غیره در مبارزه آنان برای احراز برابری حقوق و پشتمانی میکنند.

(لنین - "وظایف سوسیال دموکراتهای روسیه")

آنانکه صادقانه ولی نا آگاهانه در این پندارند که گویا دموکراسی بورژوازی برای طبقه کارگر سودمند نیست و کونیستها باید فقط بدنبال "اهداف نهائی خود" باشند و بایستند بدانند که انقلاب محصول عصیان توده های غیر متشکل و ناآگاه نیست. مبارزاتی که در آن توده های زحمتکش بدون رهبری و پیشاهنگ به عرصه مبارزه کشیده شده اند (از جمله انقلابهای قرن ۱۹ فرانسه انقلاب ۱۹۲۱ - ۱۹۱۸ آلمان و سرانجام تجربه سالهای ۴۲ - ۳۹ ایران) بخوبی نشان داده که از مبارزات توده های بدون پیشاهنگ و بدون سازمان و غیر متشکل تنها بورژوازی و اقلتار کوناگون طبقات حاکم بهره میجویند و "پرولتاریا برای بدست آوردن قدرت حاکمه سلاح دیگری جز سازماندهی ندارد" (لنین) و از آنجا که در زیر تسلط سلطنت مطلقه "طبقه کارگر نمیتواند سازمانهای توده های استواری ایجاد کند" (لنین) دموکراسی بورژوازی (هر چند هم ناقص باشد) بویژه برای پرولتاریا ضروری است و بسیار هم ضروری است:

"ما باید لیبرالها را مورد انتقاد قرار دهیم و نیمه کاری آنها را فاش نماییم. این صحیح است. ولی ما در عین اینک محدودیت و کوفت بینی هر جنبش دیگری بغیر از جنبش سوسیال دموکراتیک را فاش میسازیم، موظفیم به پرولتاریا توضیح دهیم که در مقامیسه با حکومت مطلقه حتی آن مشروطیتی هم که حق انتخابات همگانی نمیدهد، گاهی است به پیشرو به اینجهت پرولتاریا نباید رژیم موجوده را به چنین مشروطیتی ترجیح دهد."

(لنین - "یک گام به پیش دو گام به پس")

به کسانی که الفاظ خوش آهنگ ولی بی محتوای صائوئیستها را - در مورد ایفک گویا پشتمانی کونیستها از عناصر و نیروهای ضد دیکتاتوری طبقات حاکم و همکاری با آنان در راه سرنگون ساختن رژیم استبدادی شاه بعضی خدشه دار کردن مرز بین خلق و ضد خلق و ضد خلسق و

بین انقلاب و ضد انقلاب - جدی بگیرند، یاد آوری میکنیم گفته‌هایمان، لنین را، که:

"افراد ساده لوح و بگی بی تجربه میندازند، همینکه مجاز بودن سازش بطور اعم

پنداشته شود، هرگونه میز میان اپورتونیسیم، که ما بطور آشتی ناپذیر علیه آن

ببازره میکنیم و باید مبارزه کنیم، از یکسو - و مارکسیسم انقلابی و کونوسیم از

سوی دیگر، سترده خواهد شد. ولی به چنین افرادی، چنانچه هنوز نفهمیده

باشند که تمام میزها خواه در طبیعت و خواه در جامعه، متحرک و بصیران

معنی مشروط هستند، از شیخ راضی جز از راه طوفانی تعلیم و تربیست،

روشنگری و تجربه آموزی در زمینه‌های سیاسی و زندگی روزمره، نمیتوان کمک

کرد." (لنین - "بیماری کودکان...")

پیش‌بینی آینده نزدیک چندان دشوار نیست و این پیش‌بینی ما را به پاسخ صادقانه

درجه ضرورت، هرچه روشنتر و درجه سریعتر ضرورت‌های صمیم جامعه ملزم میسازد.

آن ضرورتی که تحقق آن در لحظه کنونی تنها راهی است که ما را بسوی انقلاب پیروز میسازد

ملی و دموکراتیک خلق رهنمون میشود:

سرنگونی دیگانتوری فاشیستی

بیگفتار:

*** در راه سازمانگری انقلابی بگوئیم ***

هم وطن مبارز!

در شرایطی که رشد مبارزات و نیازهای توده‌ها از پائین، ضرورت‌های پیوستگی و اتحاد

کلیه نیروهای ضد استبداد را در جهت سرنگونی دیگانتوری فاشیستی در دستور روز قرار داده

است و در شرایطی که هیچ انقلابی صادق نمیتواند از پاسخ به این ضرورت و کوشش برای تأمین

پیوستگی و استحکام صفوف نیروهای مترقی در مقابل ارتجاع سیاه فاشیستی سرباز زند، برخی از

نیروهای آزادخواه، دشمن اصلی را رها کرده و مبارزه با دیگر نیروهای مترقی برداخته‌اند، که

نتیجه آن - در شرایطی که "ساواک" خود دست به شایعه پراگنی و تفرقه اندازی زده و رژیم

میگوشد به اشکال گوناگون، با تمام قوا و با استفاده از تمام وسایل، نیروهای مترقی را از یکدیگر

جدد کرده و از تحقق اتحاد جلوگیری کند - جز بنبخ دشمن تمام نخواهد شد.

برخی از مبارزان درست در وضعیتی که پایه‌های رژیم بشدت لرزان شده و تنها با حمایتی

کلیه مبارزان و آزادخواهان راستین میتوان آنرا سرنگون کرد، دشمن اصلی خود را از یاد برده،

بیاد اختلافات خود با دیگر نیروهای انقلابی افتاده‌اند و توجه نمیکند که چگونه با این عمل خود،

ناآگاهانه و رژیم دیکتاتوری را از ورطهٔ هلاکت می‌رانند .

کونیستها هیچگاه وجود تنوع عقاید در جنبش و وجود اختلاف نظرهای اصولی را انکار نکرده اند و از هیچ کس نخواسته و نمیخواهند که اختلاف نظر خود را با آنها و یا با هر نیروی دیگری کار یا مسکوت گذارند و معتقدند که مبارزه علمی و سالم ایدئولوژیک نه تنها مانع کار نیست بلکه برای بهبود آن حیاتی است .

جنبه اتحاد متضاد هاست . جنبه اتحاد نیروها برای یک هدف مشخص است ، قطع نظر از امراتی که این نیروها برای رسیدن باین هدف برگزیده‌اند و شیوهٔ مبارزه ای که برای نیل به این مقصود درست میدانند و صرف نظر از اینکه هر یک از جریانهای سیاسی که در روجود آوردن چنین جنبه ای شرکت می‌جویند ، برای دوران پس از برانداخته شدن دیکتاتوری چه برنامه‌های بسزای ادامهٔ راه داشته باشند . جنبه مبارزه ایدئولوژیک را نمی‌کند ، بلکه درین تأمین وحدت عمل کلیهٔ نیروهای شرقی ، بهترین شرایط را برای یک مبارزه ایدئولوژیک آزادانه و همه جانبه فراهم می‌سازد . بایک پیکر اختلاف عمیق ایدئولوژیک دارید ؟ بیائید بآن شکل صحیح بدست و همراه با مبارزه در جهت تحقق اهداف اصولی و دراز مدت خود ، تفرقه و تلاش مجدد در جنبش را که جز به نفع دشمن خلق - دشمنی که اکنون بر لب گور ایستاده است - تمام نیشود ، دامن نزنید .

جنبش کونیستی ، جنبشی است بلند نظر و با مشرب وسیع . این جنبش از زمان انتشار «مانیفست حزب کونیست» تاکنون همواره پرچمدار جنبشهای انقلابی بوده و همواره خواسته است تا با تمام جریانهای سیاسی که در بر داشتین یک گام - ولو یک گام - مثبت نینهند ، همکاری کند تجربهٔ دولانی و بیش از ۱۰۰ ساله تلاش کونیستها برای همکاری یا سایر نیروهای انقلابی یک قانونمندی عام را با اثبات رسانیده است و آن اینکه در فرآز و تشبیرد انقلابی ، همهٔ انقلابیون و مبارزان صدیق از هر قشر و صاحب هر نظر و عقیده‌ای که باشند همواره به جنبش کونیستی نزدیک می‌شوند و نه دورتر . وجود این قانونمندی را میتوان با مراجعه بتاریخ جنبش انقلابی متحد کشورها اثبات کرده سون یاتسن ، نهرو ، ناصر ، مصدق ، فاطمی و دهسادهای دیگر از این نمونه‌ها (و تمام تاریخ هفتاد سالهٔ اخیر کشور ما) گواهانی بر این حقیقت اند . هر جا که جنبش انقلابی با سنگبری در جهت دفاع از منافع طبقات زحمتکش و محروم داشته گسترده ای پیدا کرده و نیروهای وسیعی از خلق را بسیج نموده ، مبارزان صادق مذهبی نیز د و ترید و ش برادران طبقاتی خود که از جهان بینی‌های غیر مذهبی و یا از مذاهب دیگر پیروی می‌کرده اند ، در صفوف نبرد شرکت کرده و همراه با مبارزان دیگر با خون خود پرچمهای نبرد را رنگین ساخته و گام بگام بسوی پیروزی پیش رفته اند .

مارکسیستها با آموزش از جهان بینی علمی خود به این حقیقت واقفند که انقلاب راننده‌های

ملیونی زحمتکشان شهرونده انجام میدهند و بدون همکاری مبارزان راه طبقه کارگر و مبارزان انقلابی دارای اعتقادات مذهبی مشکلات اضافی بر سر راه پیروزی انقلاب اجتماعی پدید میشود. آنها بخوبی آگاهند که ارتجاع حیلہ گرو و کینه کار با تمام وسایلی که در اختیار دارد میکوشد اعتقادات مذهبی توده های زحمتکش و مبارزان انقلابی مذهبی را در جهت دشمنی با نیروهای انقلابی هوادار راهو جهان بینی طبقه کارگر برانگیزد و آتش دشمنی و نفاق را میان زحمتکشان دامن زند و از همکاری آنان جلوگیری نماید. باید پذیرفت که این حیلہ ارتجاع در دوره های کم و بیش طولانی در تاریخ کشورهای مختلف با موفقیت همراه بوده است. با ایمن تلاش ارتجاع توانسته است بخشی از زحمتکشان را علیه بخش دیگر بسیج کند و بکمک این تفرقه مقاصد غارتگرانه و ستمکارانه خود را به هر دو گروه تحمیل نماید.

تجربه نسل جوان انقلابی کشور ما بوضوح نشان داد که این مبارزان که با قالبهای مذهب یا مارکسیسم مبارزه با دشمن خلق پرداخته اند، هیچگاه مبارزه میان خود را مبارزه با جلا د توده ها ترجیح نداده اند. بانک رسای ناصر صادق مبارز انقلابی مسلمان در دادگاه نظامی در گوش هر روزنده صادق کلینین انداز است که میگفت:

"ما مسلمانیم ولی به مارکسیسم نمیتوان یک مکتب شرعی اجتماعی احترام میگذازم." و گفته سمود رجوی در دادگاه نظامی دشمنان هر انقلابی مذهبی صادق است که:

"انقلاب اکبر ۴۰۰ میلیون مردم شوروی را آزاد کرد. دولت شوروی بعد از انقلاب اکبر همه امتیازات استعماری تزارها را از بین برد. انقلاب سوسیالیستی خطر برداشتن اختلافات طبقاتی را در ایران ایجاد کرد."

و خسرو گل سرخی مبارز انقلابی شهید در دفاعیات حماسه آفرین خود در دادگاه نظامی رژیم بدینگونه به ندای اتحاد طلبانه مبارزان صادق مذهبی پاسخ میگوید:

"من که یک مارکسیست - لنینیست هستم و به شریعت اسلام ارج میگذازم ..."

مبارزه با مارکسیسم را هدف قراردادن در شرایطی که باید سرنوشت دیکتاتوری فاشیستی با همکاری طبقه نیروهای ضد استبداد تعیین گردد، عملاً نقطه مقابل منافع واقعی خلق قرار بگیرد. تجربه سالهای قبل از کودتا به آنانکه به خواست توده ها ارج میگذارند نشان میدهد که توده زحمتکش و محروم خود منافع واقعی خویش را در اتحاد میدانند و نه در تفرقه. و نیز نشان میدهد که تنها کسانی که چنین نیازی را درک کرده و در عمل برای تأمین آن مبارزه برخاستند، مبارزان راستین راه سعادت توده ها بودند. مصدق بدین دلیل توانست به آنچنان شخصیت ملی بدل گردد که به مردم رو آورد و همکاری با کونیستها را پیشه خود ساخت و پایمردی در کمر حسین فاطمی، ادامه دهنده راه وی، مبارز صدیق و بیگیر راه سعادت توده ها که تا آخرین

دم حیات خویش یک لحظه اتحاد با کونیست‌ها را ترک نکند ، راهنمای هر آزاد یخواه صادق است که دوباره آزودن تجربه تلخ تاریخ را نمیخواهد .

توده زحمتکش پستیان و دوست خود را بخوبی می‌شناسد و نمایندگان صادق وی نیز نزدیکی به یاران و پستیانان خلق راپیشه خود می‌سازند . تجربه فراز و نشیبهای جنبش انقلابی ۱۰ ساله اخیر کشور ما و جهان (از انقلاب کبیر سوسیالیستی انگلتراکون) بآنانکه نزدیکی با توده ها را می جویند با شایستگی اتحاد شوروی را بهترین دوست خلقهای ایران و جهان ، در راه مبارزه با امپریالیسم و کسب استقلال ملی نشان داده است . دکتر محمد مصدق قهرمان ملی جنبش دموکراتیک کشور را این حقیقت را در نامه خود به ماکسیموف سفیر وقت شوروی ، چنین بیان میکند :

" جناب آقای سفیر ، امیدوارم که نفرمائید من به مقام و موقعیت دولت شما علاقه مندم علاقه من بموقعیت دولت شما از نظر مصالح ایسران است و چنانکه در مجلس طنسنا اظهار داشته ام ، گذشته شما ثابت کرده است که هر وقت دولت شوروی از صحنه سیاست ایران غائب شده است ، روزگار ایران تیره شده است "

(حسین کی استوان - " سیاست موازنه نفی " ، جلد ۱ ، ص ۲۴۷)

آزاد یخواهان ایران از نبودن آزادیهای دموکراتیک رنج برده و نفرت خود را از کنتسار جوانان مبارز در کوجه و خیابانها و شکیه هولناک آنان بدست عمال جنایتکار " ساواک " ، بیان میکنند . این آزادیخواهان باید بدانند که اکنون همین مبارزان برای نابود ساختن همان عوامل مورد نفرت اینان - که جز با سرنگونی دیکتاتوری فاشیستی و نابودی کامل هشت پای اهریمنی " ساواک " و قلع تمام اعضا ، و جوارح آن و تاسین آزادیهای دموکراتیک صورت نخواهند گرفت - همکاری در یک " جبهه واحد ضد دیکتاتوری " را پیشنهاد و توصیه میکنند .
هم وطن مبارز !
انقلابی صادق مذهبی !
رضفنده کونیست !

ضد شویم و با یگانگی عمل خویش
دیکتاتوری فاشیستی را سرنگون سازیم

" گروه " منضمباز

" سازمان چریکهای فدائیس خلق "

آبان ۱۳۵۶

"... آنها" (مخالفین مارکسیستها) " اکنون از دیدن انتقادات و مباحثات ما شادمان شده و کتبه نظرنامه وجد درمی آیند . البته سعی خواهند کرد که برای مقاصد خویش رنگات جدیدی را از رساله من که مختص به اشتباهات و نواقص حزب ماست ، بیرون بکشند . اما اکنون دیگر سوئیا - دموکراتهای روس بقدر کفایت در میدانهای نبرد ، هدف تیرباران واقع شده اند که از این نیشگونها مشوش نشده و علییرغم این نیشگونها عمل انتقاد از خود و افشای بیرحمانه نواقص خویش را که نمونۀ نهضت کاری قطعاً و حتماً آنها را تلافی خواهد کرد ، دنبال نمایند "

(لنین - " یک گام به پیش دو گام به پس ")